

# آزادی اندیشه و بیان

از دیدگاه قرآن

آبتین امیری

امیری، آبتین، ۱۳۴۵ -  
آزادی اندیشه و بیان از دیدگاه قرآن / آبتین  
امیری. - تهران: آبتین امیری، ۱۳۸۰.  
۱۴۰ ص.

ISBN 964-360-665-1: ۷۰۰۰ ریال  
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا .  
۱. آزادی -- جنبه‌های قرآنی. ۲. آزادی بیان  
(اسلام). ۳. آزادی (اسلام). الف. عنوان.

۲۹۷/۱۵۹

BP۱۰۴/۲۴۳۱۸

۸۰-۱۷۳۵م

کتابخانه ملی ایران  
محل نگهداری:

- نام کتاب : آزادی اندیشه و بیان از دیدگاه قرآن
- مؤلف : آبتین امیری
- ناشر : مؤلف
- تیراژ : ۳۰۰۰
- نوبت چاپ : اول ۱۳۸۰
- چاپ : چاپخانه مهارت

شابک ۹۶۴-۳۶۰-۶۶۵-۱ ISBN 964-360-665-1

قیمت: ۷۰۰ تومان

\* این کتاب را به جوانان عزیز می‌تقدیم که  
فردای خود را در پذیرش قرائتی رحمت‌آمیز از دین و  
سعه صدر جستجو می‌کنند.

\* از تمام عزیزانی که در چاپ و نشر این کتاب مرا  
یاری می‌دادند و با انتقادات و پیشنهادات سازنده  
مدد رسان ما بوده‌اند، کمال تشکر و قدردانی را دارم.

\* صندوق پستی  $\frac{79145}{1819}$  بندر عباس بنام آبتین  
امیری آماده ارتباط شما خوانندگان محترم با نگارنده  
است.

خداوند همه ما را مورد رحمت خویش قرار دهد.

## فهرست مطالب

صفحه

مقدمه

### فصل ۱- موانع رواج آزادی اندیشه و بیان در جامعه

۱- جهل و نادانی ۲- استبداد ۳- تعصب ۴- عدم روحیه حقیقت  
گرایی

### فصل ۲- اصول و مبانی آزادی اندیشه و بیان در قرآن ۱- دعوت به

اندیشیدن ۲- دعوت به مناظره و گفتگو ۳- امر به معروف و نهی از  
منکر ۴- شوری ۵- آزادی عقیده ۶- مبارزه با تعصب و دعوت به  
استدلال‌پذیری ۷- احترام به اختلاف موجود بین عقاید انسانها ۸-  
روحیه ضد مجادله و یاوه‌گویی ۹- سعه صدر

### فصل ۳- حدود آزادی اندیشه و عمل

۱- نحوه برخورد با سایر اندیشه‌ها ۲- حدود آزادی فکری ۳- حدود  
آزادی عمل ۴- تفاوت حدود آزادی بیان و عمل ۵- ارتداد

### فصل ۴- نتایج روی آوری به آزادی اندیشه و بیان قرآنی

۱- محکمترین گام بسوی وحدت اسلامی ۲- تحرک و تکاپوی  
فکری جامعه ۳- افزایش روحیه حقیقت‌طلبی ۴- مبارزه با

شخصیت‌گرایی و مکتب‌گرایی

فصل ۵- آزادی اندیشه و بیان در بستر تاریخ اسلامی

۱- آزادی بیان در صدر اسلام ۲- آزادی، زندانی در جهل و ظلم ۳-

مرزها نمی‌توانند جلو اندیشه را بگیرند

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«افمن یمشی مکباً علی وجهه اهدی امن یمشی

سویتا علی صراط مستقیم». (سوره ملک - ۲۲)

کدامیک به حق راهیابتر است؟ آنکه واژگون بر در

افتاده یا آنکه ایستاده بر راه راست می‌رود؟

مقدمه نویسنده:

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی افضل انبیاء و المرسلین سیدنا محمد و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین الی یوم الدین، اما بعد.

مبحث آزادی و حدود آن، از موضوعاتی است که از زمانهای بسیار دور توجه انسان را به خود جلب کرده است. تلاش بنرای ترسیم حیطة قدرت و عمل افراد و ایجاد تناسبی موزون بین آن و ساختار قوانین اجتماعی، خصوصاً احکام الهی، مدتهای زیادی است که اذهان بزرگترین اندیشمندان اسلامی را به خود معطوف نموده است. کوشش تمامی این افراد در این جهت بوده که بتوانند نوعی آزادی بیان و قدرت عمل را برای آدمی تعریف کنند، که جهت

بخش زندگی و فکر او بسوی کمال و مدینه فاضله باشد.

در جهان اسلام، شاید قدیمی‌ترین مبحث آزادی همان جدال معروف جبر و اختیار باشد، که فکر مسلمین را برای مشخص شدن تکلیف مرز بین اراده و سرنوشت، بنخود جلب نموده است. اما اگر بخواهیم دید واقع بینانه‌تر و عمیقانه‌تری، به مبحث آزادی فکر و بیان داشته باشیم و آنرا اصالتاً مورد بررسی قرار دهیم، راهی نمی‌ماند جز اینکه به این حقیقت اعتراف کنیم، که مبحث آزادی و روحیه‌رهایی خواه آدمی، قاعده‌ای فطری می‌باشد که ریشه‌ای عمیق در نهاد آدمی داشته و زندگی بشر در طول تاریخ با آن پیوند خورده است. در اینجا است که مجبور می‌شویم بگوییم بحث آزادی اندیشه و بیان، بسیار فراتر و ریشه‌ای‌تر از آن است که بتوان برای آن چارچوب خاص زمانی و مکانی تعیین کرد و آنرا تنها مختص به یک یا چند دین یا مکتب خاصی تلقی نمود. آزادی خواسته ایست که آدمی از بدو تولدش و در هنگامیکه چشمها را به جهان می‌گشاید، از روزگار طلب می‌کند و برای او مطلوب‌تر است که تا هنگام مرگ نیز در سایه چنین امنیتی زندگی کند. و گاهی طلب این آزادی برایش چنان شیرین و دلپذیر می‌شود که حاضر است برای حفظ آن در برابر قدرتهایی که او را تحت فشار قرار داده‌اند، بر سر بازارش‌ترین چیزها معامله کند، که گاهی این شیء با ارزش همان عمر و هستی اوست و می‌بینیم که انسان برای حفظ حریم آزادی که آنرا حق مسلم خود می‌داند، جان خود را فدا کرده و این جان‌باختگی

در زندگی را نوعی افتخار تلقی می‌کند.

موضع دین مبین اسلام که ریشه در فطرت انسانها داشته و برگرفته از فرامین و احکام الهی است، در باب آزادی و عناصر بر گرفته از آن، موضعی روشن و شفاف است و قرآن کریم به صراحت آزادی مورد نظر را که سلامت و همبستگی اجتماع بشری در آن نهفته است، معرفی می‌کند. برای فرد مسلمانی که خود را مقید به احکام شرعی اسلام و حدود و دستورات اسلامی می‌داند و تعالی اندیشه خود را در محدوده فرامین قرآن جستجو می‌نماید، شاید این توهم بوجود آید، که مبحث آزادی در تابلو قرآن حیطه‌ای محدود و محصور دارد، بطوریکه یک انسان مؤمن و وفادار به قرآن نمی‌تواند در این باب جولان دهد و با اندیشه‌ای آزاد به هستی بنگرد. اما با دیدی عقلانی و عمیقانه این حقیقت آشکار خواهد شد که قرآن، و قوانین و باورهای راستین آن، برگرفته از همین مانورها و جولانهای فکری و عقلانی است که تنها با تجویز آزادی و رهایی اندیشه‌ها در جامعه، خود را نمایان می‌سازد. و در صورت تعطیلی عقل و قوه تفکر و رخت بستن پایه‌های اندیشه از تفکرات حاکم بر جامعه اسلامی و هرگونه اجتماع دینی، تعصب و تقلید کورکورانه، که عدم سازگاری با محیط زمان و عدم تفاهم با سایر عقاید انسانی حاصل آنست، همچون قارچهای سمی در مزرعه جامعه می‌روید و حیات فکری و مذهبی را به مخاطره می‌اندازد.

هدف از این کتاب، بیان خط تفاهم و نقطه مشترک بین مبانی



دینی و قرآن از یک طرف و اصول و پایه‌های آزادی اندیشه در جامعه از طرفی دیگر است، و بیان اینکه اصلاً منظور اسلام از آزادی چیست و اسلام چه نوع آزادی را مضرّ تشخیص داده و برای رویارویی و توقف آن چه تدابیری را ارائه می‌دهد.

طبیعی است که برای وصول به چنین هدفی، ابتدا باید تاثیر آزادی بر جامعه بشری و عکس‌العمل گروهای طبقاتی مختلف و زمینه‌های ظهور و توقف آن، و در آخر نتایج آن در جامعه مورد بررسی قرار گیرد. این کتاب تابلویی از احکام و دستورات قرآن در مبحث آزادی و اندیشه، و بحثی در شیوه‌تاثیرگذاری قرآن در تکان دادن اذهان جامد و بی‌روح است که مخالف هرگونه دگرگونی و دگراندیشی در جامعه می‌باشند. بطور کلی این کتاب موضوع آزادی بیان و عمل را از دید قرآن زیر ذره بین برده و پیامد آنرا بر طیفهای مختلف اجتماع نقد و بررسی می‌کند و پاسخی است به سؤالات روز در این باب.

احیاء تمدن اسلامی که برخاسته از تفکرات و خواسته‌های تمامی گروهها و صنوفهای اسلامی در نقاط مختلف جهان است و نقطه‌مشترک و پیوند این اجزاء پراکنده و تجمع آنها در نقطه‌ای تفاهم‌آمیز می‌باشد، پیوندی عمیق و حیاتی با مبحث آزادی و آزاداندیشی دارد، خصوصاً اینکه روحیه‌دمکراسی‌گرایی و آزادی عقل و عمل در جهان غرب و غیراسلامی وارد مرحله‌ای جدید و تازه‌ای شده و بالطبع جهان اسلام نیز نمی‌تواند خود را از پیامدهای

این گردباد مصون بدارد، و از این غافل بماند که روح تشنه هر مسلمان بدنبال پاسخ قطعی و روشن در این مورد است، و بدون تردید دیدگاه قرآن معتبرترین و گرانبهاترین منبع برای تمامی مسلمینی است که بدنبال پاسخی برای پرسش خود هستند. اینست که دیدگاه قرآنی را بعنوان محور اصلی مبحث این کتاب برگزیدیم و امید است که این رساله مورد قبول درگاه حضرت حق تعالی قرار گیرد و زمینه پیوند و تعالی فکر و اندیشه را در بین امت اسلامی پدید آورد.

انشاء...!

آبتین امیری - مرداد ۱۳۷۸

## فصل ۱

**موانع رواج آزادی**

**اندیشه و بیان در جامعه**

«خداوند تو را آزاد آفریده، پس سعی کن همیشه آزاده بمانی».

امام شافعی (رحمة الله عليه)

### ۱ - جهل و نادانی

جهل و نادانی و عدم آگاهی انسان از امور زندگی خود، همواره از مهمترین عوامل واپسگرایی در اجتماع و بدبختی اوست. کسیکه به حقایق موجود علمی ندارد و از دانش زندگی بی بهره هست و در مورد حقوق خود و اجتماع چیزی نمی‌داند، همواره بعنوان مانع اصلی در راه تکامل فکری خویش و جامعه باقی خواهد ماند. وقتیکه انسان نمی‌تواند یا نمی‌خواهد بر دانش خود بیافزاید و نمی‌خواهد از آنچه که هست و می‌اندیشد فکر خود را فراتر ببرد، یا اندیشه خود را در برابر تحولات فکری رایج در جامعه مسئول نمی‌داند، یا گمان می‌کند همان اندیشه و عقیده‌ای که در گذشته داشته برای همیشه او را کفایت می‌کند، و جوابگوی تمامی مشکلات فکری او خواهد بود، جامعه محل ازدحام عناصری خواهد بود که آزاداندیشی و اندیشه را محکوم کرده و در نتیجه به مقابله هر نوع تحوّل فکری خواهند پرداخت. مسلماً این عناصر به هر گروه یا طبقه یا طیفی در جامعه تعلق

داشته باشند، عامل عقب ماندگی حزب خود خواهند شد. آنها نخواهند توانست با حرکت‌های رو به جلوی سایر گروه‌ها که تفکری آزاد و پرتکاپو دارند، هم‌نوایی کرده و بدین ترتیب ضعفی عظیم را در ساختار گروه خود پدیدار خواهند نمود. امثال این گروه نخواهد توانست، مثل سایر گروه‌ها در جامعه، فعال و پاسخگوی سئوالات روز باشد و طبیعی است که برای رفع این نقص و این ضعف، که بدنبال آن همواره انگشت‌های انتقاد را بسوی خود نشان رفته خواهد دید، مجبور است، با نسبت دادن خود به سایر حرکت‌ها و شخصیت‌های مورد احترام در جامعه این خلاء را جبران کند و ضعف استدلال خود را بپوشاند. نقطه مقابل جهل و نادانی، که سبب سقوط آدمی و ایجاد حاکمیتی در آستانه انحطاط و ورشکستی برای اوست، علم و آگاهی است: علم و آگاهی چیزی نیست جز اینکه انسان تلاش کند، همواره بیش از اینکه می‌داند و می‌پندارد و اعتقاد دارد، بیاموزد. و ارزش انسانی خود را بالاتر از این ببیند که برای علم و آگاهی خود خط قرمزی قایل شده و گمان کند اگر بیش از این بیاندیشد یا بیاموزد، به خطا رفته است.

«بگو پروردگارا بر علمم بیفزا!» طه: ۱۱۴

«آیا کسانیکه می‌دانند با کسانیکه نمی‌دانند برابرند؟ تنها

کسانیکه دارای عقل سالم هستند، پند پذیرند.» زمر: ۹

«خداوند مقام و درجات مؤمنان و کسانیکه علم به آنان

بخشیده شده است، بالا می‌برد.» مجادله: ۱۱

اصولاً هنگامیکه انسان از علم و اندیشه در تعیین سرنوشت و جایگاه خویش استفاده نکند و براین باور باشد که اگر وارث تفکرات پدران و گذشتگان خود باشد، برای سعادت او کافیت و با این بهانه درب هر گونه اندیشه و تفکر را تخته نماید و به نیاز افزایش علم اعتقادی نداشته باشد، در جهل به سر می برد.

به گواه تاریخ، مشکل اساسی تمامی انسانهایی که در برابر انبیاء الهی می ایستادند و استدلال آنها را برای اندیشه و تعقل در باب حقیقت هستی نمی پذیرفتند و نسبت به خیر و شر عاقبت عمل خود بی تفاوت بودند، همین جهل و نادانی بوده است.

چنین مردمانی دعوت پیامبران و فرستادگان خدا را، برای اندیشیدن در مورد خوب و بدکار خود و عقایدشان رد کرده و می گفتند، آن چیزی که می دانیم و در حد آن چیز که می اندیشیم برای ما کافیت یا همانگونه می اندیشیم که پدرانمان می اندیشند. چنین مردمانی با هر نوع آزاد اندیشی از جانب انبیاء و تحرک فکری که به پیروی از این پیامبران در جامعه بوجود می آمد، به ستیز بر می خواستند و عاقبت از این پیامبران می خواستند که یا دیار آنها را ترک کنند، یا از عقاید جدید و اصلاحی خود دست بردارند:

«گفتند: آیا نزد ما آمده‌ای تا ما را از آنچه پدرانمان را بر

آن یافته‌ایم، روی گردانی؟ و شما و برادرت بر ما حکمفرما

شوید؟ ما هرگز به شما ایمان نمی آوریم.» یونس: ۷۸

عدم توانایی این مردمان در پاسخگویی به سئوالات و انتقاداتی

که نسبت به اعمال ناشایست رایج در آن اجتماع، از جانب انبیاء صورت می‌گرفت، و ضعفی که بدلیل عدم منطقی داشتند، همواره یکی از عوامل محبوبیت و جلب توجه به کار پیامبران از سوی افراد آزاد اندیش بوده است. زیرا انسانهای آزاده همواره بدنبال حقیقت هستند و انتخاب خود را نه از روی تعصب، بلکه از روی شعور انجام می‌دهند.

خداوند جهل و نادانی را عامل عقب‌گرد و پسرفت فکری و عملی گمراهان در این دنیا، و عامل فلاکت و بدبختی آنها در دیار باقی می‌خواند و از تمامی مسلمین می‌خواهد که از عاقبت این جهل و نادانی درس بگیرند و اجازه ندهند، قبیله و اجتماع آنها به درد چنین مردم سیه‌روزی دچار شوند:

«حق را با باطل نیامیزید و حقیقت را پنهان مکنید».

بقره: ۴۲

«اگر حق را گوش می‌دادیم یا درک و فهم حقایق را

می‌داشتیم، از زمره دوزخیان نمی‌بودیم».

ملک: ۱۰  
این آیه به ما می‌گوید عدم توکل به اندیشه و تفکر خویشتن که عامل نجات آدمی در آزمایشهای گوناگون است و اتکاء به عقاید و گفته‌های دیگران که ممکن است سالها از زمان حیات و موقعیت زیستی آنها گذشته باشد، و بیم از اطمینان و اعتماد به نیروی خدادادی تعقل، زنگ جهل و نادانی را به صدا درآورده و همواره سد محکمی در برابر حقیقت‌طلبی آدمی خواهد بود.

هوشیاری، آگاهی و اندیشیدن راه نجات هر انسان و هر اجتماع، در هر مقطع از زمان می‌باشد و در برابر آن، جهل و نادانی عامل سقوط و تباهی هر فرد یا گروهی است. انسان باید همواره به جهتی حرکت کند که او را در مسیر اندیشه و تعقل قرار داده و سعادت خود را تنها در چنین محیطی جستجو کرده و مهمتر از همه اینکه فرصت این آزادی و این حقوق را برای دیگر هموعانش فراهم کند. و به همان اندازه باید از منش و طیفی که راه تعقل او را سد می‌کند و از او می‌خواهد بدون اندیشیدن، سعادت و بهشت خود را جستجو کند، گریزان باشد. حقیقت این است که اندیشه و تعقل برای آدمی آفریده شده است و بیکار نمودن او در هر مقطعی و اعتماد به عناصر دیگر، در جایی که عقل می‌تواند جایگاهی داشته باشد، برای آدمی نتیجه‌ای جز تیره روزی در بر نخواهد داشت. بعنوان مثال حضرت ابراهیم (ع) مظهر احترام به عقل است و پیامبری بود که برای اثبات معاد از خداوند دلیل خواست.

قرآن کریم در آیه ۱۰ سوره ملک، از زبان زیانکاران و دوزخیان می‌گوید: چون درک و فهم حقایق را نداشتیم، از زمره زیانکاران شدیم و در جایی دیگر علم و روشن بینی افراد را از نعمتهای خدادادی تلقی می‌کند. فرصت اندیشیدن که تنها راه فرار از جهل و نادانی است، حق مسلم هر انسانی می‌باشد. هر انسانی در هر جایگاه و مرتبه‌ای این حق را دارد که آزادانه بیندیشد و برای سرنوشتی که در خط پایان آن، خود و بتنهایی خود باید پاسخگو



باشد، از نیروی تعقل و اراده خویش بهره گیرد. و همواره به این عقیده مؤمن باشد که افزایش آگاهی و علم، و آموختن درسی نو از زندگی، هیچگاه سبب گمراهی و گرفتاری نخواهد شد و برعکس، نادانی و جهالت بطور مداوم، انسان را در معرض خطا و تبهکاری و زیان قرار خواهد داد. امام شافعی (رحمت الله علیه)، می‌گوید: «کسیکه خواهان این دنیا است باید بدنبال علم برود و کسیکه خواهان آن دنیا است، باز هم باید بدنبال علم و دانش برود». یعنی هیچ هدفی از جهل و نادانی بدست نمی‌آید و انسان در هر شرایطی نیازمند دانش و آگاهی است.

## ۲- استبداد

نتیجه اتکاء به جهل و عدم خودباوری و اطمینان نکردن به نفس عزتمند انسانی، روی کار آمدن استبداد است. استبداد همواره مانع از گفتگو و اظهار نظر خواهد شد و بساطی فراهم خواهد کرد، که در آن فرهنگ خودرأیی از درون خانه‌ها شروع می‌شود. بطوریکه در حریم خانه یکنفر که مرد آن خانه باشد، دستور می‌دهد و دیگران فقط اطاعت می‌کنند. در قبیله نیز تنها رئیس قبیله دستور می‌دهد و دیگران فقط اطاعت می‌کنند. و طبیعتاً در جامعه نیز ممکن است چنین استبدادی بوجود آید.

«(فرعون) گفت: من خداوند بزرگتر شما هستم».

النازعات: ۲۴

نوع جدید استبداد که در نظام‌های امروزی جهان بیشتر مشهور است، استبداد فرد و شخص مشخصی نیست، بلکه استبداد یک حزب یا یک گروه و ایدئولوژی است، که به سرکوبی گروه‌ها و احزاب و عقاید مخالف می‌پردازند و آنها را در نطفه خفه می‌کند. با تأملی در قرآن می‌بینیم که استبداد و خود رأیی و بی توجهی به حق سخن گفتن از جانب دیگران، همواره وجود داشته و باگذشت زمان تنها چهره آن عوض شده است. قرآن کریم برای نمونه فرعون را مثال می‌زند که چگونه با خود کامگی و خود رأیی، قوم خود را به اسارت گرفت و آنها را برده و مطیع خود ساخت:

«آیا مصر با تمام امکاناتش از آن من نیست؟» زخرف: ۵۱

«ای اطرافیان! غیر از خودم برای شما خدایی نمی‌بینم!»

قصص: ۳۸

«پس قوم خود را به ناخردی گرفت و آنان هم از او فرمان

بردند، زیرا که مردمی بدکار و بیرون از فرمان خداوند

بودند.» زخرف: ۵۴

قرآن مدعی است که فرعون از ناخردی و جهل و نادانی قوم خود استفاده کرد و بدین ترتیب آنها را به اسارت خویش درآورد، و چون آن مردم به این فرمان ذلت بار که انسانیت آنها را نفی می‌کرد و آنها را برده و غلام فرعون می‌ساخت، تن دادند، مردمانی بدکار بودند. اصولاً قبول بندگی استبداد، بمعنای قبول بندگی غیر خداست و انسانهایی که استبداد پذیرند، بیش از اینکه به طاعت و عبادت و

قبول بندگی خداوند یکتاگردن نهند، در پی رضایت و خوشایند فرد مستبد هستند، اینست که خداوند در قرآن کریم اینچنین به این مردم حمله می‌کند و این روش آنها را عامل فلاکتشان می‌داند.

«بدنبال خدا معبود دیگری را به یاری مخوان. خدایی جز او نیست و غیر از ذات او همه چیز نابود شونده است»

قصص: ۸۸

با ظهور استبداد که ریشه آن جهل و نادانی و استبداد پذیری خود مردمان است، خوبی، عدالت و انصاف و تمامی محاسن اجتماعی و فردی که خداوند انسان را به آن فراخوانده است، و از طریق انبیاء راستین این دستورات را ابلاغ نموده است، جملگی تحت الشعاع میل و اراده و خواسته فرد حاکم قرار گرفته و بدون تردید رضای خداوند در مرتبه دوم قرار می‌گیرد. در چنین فضایی مؤمن به خدا و مکتب او زودتر از اینکه بندگی و غلامی پروردگار خویش را بپذیرد و پایبند به احکام و دستور او باشد، ابتدا بندگی فرد حاکم را می‌پذیرد و رضایت او را بر رضایت خدای خود ترجیح می‌دهد. چنین افرادی گمان می‌کنند که اگر طاعت و بندگی حاکم را بجای آورند، اطاعت و بندگی خدای خود را بجای آورده‌اند و رضایت او را دقیقاً با رضایت خدای خود برابر قرار می‌دهند. غافل از اینکه خداوند تمام انسانها را مثل هم و از یک سرشت آفریده و همه با هم برابرند و حاکم و پادشاه از همان نیروی احساسات و تعقل و اندیشه برخوردار است که سایر افراد عادی نیز از آن بهره‌مندند، و

انسان همواره کوچکتر از آن خواهد بود که رضایت او با رضایت خدا برابر و مساوی باشد. علاوه بر این اگر این امر صحت داشته باشد و رضایت فردی با رضایت پروردگار برابر باشد خداوند به صراحت آنرا اعلام می‌کند، و از مردم می‌خواهد که سعادت خویش را در آن فرد یا گروه خاص جستجو کند. اما پروردگار با صراحت خطاب به بندگان خود می‌گوید:

«آیا تو را از کسانی جز خدا می‌ترسانند؟» زمر: ۳۶

«جز خدا معبودی نیست، پس مؤمنان باید بر خدا توکل

کنند و بس.» تغابن: ۱۳

«کسیکه بر خدا توکل کند، خدا برای او کافوست» طلاق: ۳

و از زبان شعیب پیامبر، خطاب به قومش می‌گوید:

«من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح خویش و شما چیزی را

نمی‌خواهم و توفیق من هم جز با خدا نیست. تنها بر او

توکل می‌کنم و فقط بسوی او بر می‌گردم.» هود: ۸۸

در این آیات متشابه قرآن، راه سعادت و رستگاری انسان به

صراحت در این خلاصه شده است، که آدمی بدون هیچ قید و شرطی

تنها به خدا توکل کند و به او روی آورد. در این آیات نام هیچ

شخص و گروهی نیست که خداوند آن را شریک خود ساخته و

رضایت خویش را در رضایت آنها خلاصه کند. ولی می‌بینیم که در

طول تاریخ همواره جهت حرکت حاکمان بر خلاف این دستور

قرآنی بوده است و طبقات حاکم همواره سعی در اثبات این قضیه

داشته‌اند، که رضایت الهی و تکامل ایمان را به رضایت خود و خاندان یا تفکر خاص خویش پیوند دهند. در چنین فضایی دین اسلام که آسان‌گیری و خالصانه بودن رمز موفقیت آن است، از چارچوب این سادگی خارج شده و محدودیتهای غیر الهی و غیر آسمانی بر آن چسبیده خواهد شد. متأسفانه باید قبول کرد که حاکمان مستبد تا حدودی در اجرای این طرح خود موفق بوده‌اند، و توانسته‌اند مردمی را تربیت کنند و آنها را تحویل اجتماع دهند که خوب و بد گروه حاکم را بی‌چون چرا پذیرفته و آنرا جزء عقاید خویش تلقی می‌نمودند. و هر چه در دین خود مؤمن تر بوده‌اند، به همان اندازه به موجودیت گروه حاکم متعصب تر. یعنی دین را به انسانها متصل کرده و آنرا از خاستگاه آسمانی‌اش به حاکمیت زمینیان وابسته می‌نمودند.

تضاد بین استبداد و آزادی اندیشه و انتقاد، از آنجائش می‌شود که استبداد حاکمیت خود را بر یک طبقه یا یک جامعه، خالصانه ارائه نمی‌کند. یعنی از جهل و استبدادپذیری مردم نهایت بهره‌وری را می‌برد. چنین حاکمیتی همواره با روحیه انتقادپذیری و آزاد اندیشی در ستیز است، زیرا این روحیه، تقدس استبداد را زیر سؤال می‌برد و در مورد خوب و بد عملکرد آن دست به قضاوت می‌زند، و از او می‌خواهد راجع به تبه‌کاریش پاسخگو باشد و مردم را به نظارت عمومی دعوت می‌کند.

اما ماهیت استبداد و لازمه دوام آن اینست که روحیه‌ای بر

مردم حاکم باشد که فرد یا گروهی را از جهات نژادی، قبیله‌ای یا مذهبی تقدس بخشیده و مردم خود را از قضاوت در مورد خوب و بد اعمال آنها، معذور بدانند. چنین افرادی چنان در گرداب جهالت غوطه‌ورند و ذات خود را کوچکتر از این می‌پندارند، که قادر باشند از استبداد تقدس یافته در میان خود، سئوالی کنند یا از او توضیح بخواهد. غافل از اینکه تکیه زدن یک انسان بر هر نوع تخت فرمانروایی، نمایانگر شایستگی تام و الهی بودن او نیست، بلکه حکومت نوعی مدیریت و امانت الهی است و هر کسی در قبال قدرت و اختیاراتی که به او اعطاء شده باید پاسخگو باشد و اگر توانایی چنین امری را ندارد، فرد دیگری جایگزین آن گردد، زیرا هدف خدمت است نه حاکمیت.

نقطه مقابل تفکر استبدادی، روش مکتب انبیاء و اولیاء الهی است که خالصانه و بدور از هرگونه حق‌کشی، ظلم، تبعیض و استثمار و مال‌اندوزی به پیشوایی قوم و پیروان خود می‌رسیدند، و بر خلاف فرعونها و پادشاهان که هرگونه پرسش و سئوالی را توهین به خود تلقی می‌کردند، به سؤالات، ایرادات و حتی تهمتهای مخالفان خود جواب می‌دادند. و چون اخلاص در عمل داشتند و فجایع و تبه‌کاریهای فرعونى را مرتکب نمی‌شدند، از هرگونه پاسخگویی در مورد اعمال و کردارشان ابایی نداشتند، بطوریکه قرآن کریم بدون واهمه‌ای به اتهامات گوناگون مشرکین علیه پیامبر (ص) پاسخ می‌دهد.

با مقایسه بین انبیاء و فرعونها و پادشاهان این نتیجه حاصل می‌شود که فرعونها اگر چه دارای تقدس و احترام بوده‌اند، ولی این تقدس و احترام را از جهل و ناآگاهی مردم می‌گرفتند و طبیعی بود که از مطرح شدن هرگونه سؤال و ظهور آزاد اندیشی در جامعه وحشت داشته و همواره به سرکوب مخالفان فکری می‌پرداختند، ولی در عوض انبیاء الهی که اعمال آنها عاری از هرگونه پلیدی و تعدی و تجاوز بوده است و با آگاهی بخشیدن به مردم نسبت به کارها و عقاید باطلشان به فرماندهی و پیشوایی رسیده بودند، نه تنها از مطرح شدن هرگونه سؤال، و رشد فکری مردم وحشت نداشتند، بلکه از این حرکت فکری مردم در جهت اثبات حقایق خدای خویش و رسالتشان و ابطال عقاید خرافاتی و نادرست قومشان بهره می‌بردند و مبنای حرکت آنها تحرک افکار جامد و پوسیده در جامعه بوده است.

در روایات اسلامی داستانی نقل می‌شود که طی آن شخصی بنام «طفیل بن عمرو» قصد طواف خانه خدا را می‌کند. در آن هنگام رسول خدا (ص) مشغول تبلیغ در مکه بود و مشرکین مانع از رسیدن سخن او به گوش مردم می‌شدند، و قتیکه آنها از قصد طفیل برای طواف آگاه می‌شوند، به او پنبه‌ای می‌دهند تا در گوش خود بگذارد. زیرا به اعتقاد آنها در مکه ساحری پیدا شده که با سخنان خود مردم را جادو می‌کند. طفیل سخن آنها را می‌پذیرد و پنبه را در گوش قرارداده و به طواف کعبه می‌پردازد. در هنگام طواف بدون اینکه

چیزی را بشنود، مردمی رامی ببیند که مشغول صحبت کردن با پیامبر (ص) هستند. با خود می‌گوید من مردی عاقل هستم به سخنان او گوش فرا می‌دهم اگر نیک بود می‌پذیرم و اگر بد بود رد می‌کنم. پنبه‌ها را از گوش درآورده به سخن پیامبر (ص) گوش فرامی‌دهد، و چون آنرا عین حقیقت می‌بیند آنرا می‌پذیرد و به آن حضرت (ص) ایمان می‌آورد. قرآن کریم در رد استبداد و خودکامگی در مورد استبدادپذیری قوم هود(ع) می‌فرماید:

«بدنبال پیروی از هر زورگوی ستیزه‌جوی رفتند».

هود: ۵۹

### ۳- تعصب

تعصب، نتیجه ارتباط بین جهل و استبداد است. و از چنین پیوند نا میمونی، کوردلی و تعصب پدید می‌آید، که فضایی را برای تنفس آزاد و آزادی بیان و اندیشه باقی نمی‌گذارد.

فرد متعصب نیاز به اندیشیدن را نیازی زاید می‌داند و معتقد است، تفکرات از پیش تعیین شده‌ای که در ذهنش وجود دارد، او را از هرگونه گفتگو و آزاد اندیشی و تبادل افکار بی‌نیاز می‌کند. چنین فردی هرگونه دعوت به اندیشه در مورد اعتقادات و اشتباهات فکریش را توهین به آن تلقی کرده و بدون اینکه انصافاً در مورد آن دست به قضاوت بزند یا تلاش کند بر معایب آن خط بطلان بکشد و تن به واقعیت دهد، با سرسختی و هر وسیله ممکن به ستیز



برمی‌خیزد و اصلاح‌گر را سرکوب می‌کند.

تعصب بینش افراد را برابر خوب و بد عقاید یا اعمال و تقدسات بی تفاوت کرده و در عوض، او را به مقابله‌ای شدید با کسانی که خواهان تجدید نظر در آن هستند، وامی‌دارد. استدلال این گروه این است، که عقیده ما چنین است یا فلان شخصیت اینگونه گفته است و با پناه گرفتن در پشت چنین جملاتی از مسئولیت اندیشیدن و تعهد در برابر اندیشه، شانه خالی می‌کنند. قرآن کریم در جواب این گروه می‌گوید:

«هنگامیکه به آنها (گمراهان) گفته می‌شود: بیائید بسوی آنچه خداوند نازل کرده و پیامبرش بیان نموده است برگردیم، تا هدایت یابیم، می‌گویند: چیزی برای ما کافی و مورد قبول است، که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌ایم، آیا اگر پدران و نیاکان آنها چیزی را ندانسته باشند و (اشتباه کنند) و راه نیافته باشد، باز هم باید چنین گویند و کنند؟»  
مائده: ۱۰۴

قرآن کریم خطاب به کسانی که استدلال می‌کنند عقیده، و مرام رهبران و نیاکان و گذشتگان ما برای ما کافیهست و ما جز به آنها، به چیز دیگری اقتدا نمی‌کنیم می‌گوید: اگر گذشتگان شما دچار اشتباه شوند، باز هم شما باید دنباله رو آنها باشید؟

ستیز قرآن و سایر کتابهای آسمانی که توسط انبیاء به مردم ابلاغ می‌شد با متعصبین از آنجا شدت می‌گیرد، که آن مردم

هنگامیکه در برابر استدلال قوی و محکم پیامبران قرار می‌گرفتند و از پاسخگویی به سئوالات آنها باز می‌ماندند، می‌گفتند: برای ما راه و روش گذشتگان کافی است و ما راه خوشبختیمان را در چنین فضایی جستجو می‌کنیم و اگر از مکتب و روش آنها دست بکشیم، جزو گمراهانیم، و با این بهانه راه هرگونه اندیشه و گفتگورا سد می‌کردند و آزاد اندیشی و تعقل را به انزوا می‌کشیدند.

قرآن شدیداً با تعصب برخورد می‌کند و برای هدایت و راهنمایی پیروان خود دهها و صدها استدلال عقل پسند می‌آورد و آنها را به تعقل وادار می‌دارد، تا نه از راه تعصب بلکه از راه اندیشه به احکام و اصول اسلامی برسند:

«براستی در آفرینش عجیب و منظم آسمانها و زمین و در رفت و آمد پیاپی شب و روز، و کوتاهی و درازی آنها، نشانه‌ها و دلایل آشکاری بر آفریدگار دانا و توانا، برای کسانی که اهل عقل و شعورند وجود دارد، اهل شعور کسانی هستند که خدا را در تمام احوال ایستاده و نشسته و بر پهلو افتاده یاد می‌کنند، و درباره آفرینش شگفت‌انگیز آسمانها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند: پروردگارا! این دستگاه پر عظمت و شگفت‌انگیز کائنات را بیهوده و به عبث نیافریده‌ای.» آل عمران: ۱۹۰ - ۱۹۱

«خداوند کسی است که زمین را گسترانیده و کوهها و جویبارها را در آن قرارداده است و از هرگونه میوه‌ای نر و

ماده‌ای آفریده است، شب را بر روی روز می‌کشد و آن را می‌پوشاند، بیگمان در این آفرینش دقیق، نشانه‌های واضحی است برای قدرت آفریدگار، برای آنان که عقل دارند و می‌اندشینند». رعد: ۳

شیوه قرآن برای جمع کردن انسانها بدور خویش اینست که افراد را به تعقل و اندیشه واداشته تا از این راه به قدرت و عظمت خداوند پی ببرند، و تمام این نشانه‌ها را برای افرادی تلقی می‌کند که دارای اندیشه بوده و از عقل و شعور بهره می‌گیرند زیرا برای انسان جاهل و بی‌فکر هیچ دلیل و مدرکی حجت نیست. مشرکین که از رویارویی با استدلال و منطق قرآن هراس داشتند، سعی می‌کردند با سپر کردن عقاید متعصبانه قومی و مذهبی خویش، خود را از این مبارزه نجات دهند و با برانگختن احساسات قومی و مذهبی افراد، آنها را در برابر پیامبر اسلام (ص) قرار دهند. که این شیوه مبارزه بین دو گروه انبیاء و مرتجعین و کاهنان، در طول تاریخ همواره در حال تکرار بوده است. قرآن ماهیت تعصب را زیر سؤال می‌برد و از کسانی که با چنین پوششی از تن دادن به حقایق سرباز می‌زنند می‌پرسد:

«می‌گویند ایمان آوردیم، و چگونه از جایی دور (و بدون آگاهی) دست‌یابی به ایمان برایشان ممکن است؟»

سبا: ۵۲

«چگونه می‌توانی در برابر چیزهایی که از رمز و راز آن

## آگاه نیستی، شکیبیا باشی؟»

کهف: ۶۸

«پیروی مکن از سخنانی که به آنها علم یقینی نداری، چرا که انسان در روز قیامت از آنچه می‌شنود یا می‌بیند یا حفظ می‌کند و به آنها علم و آگاهی ندارد، مورد سؤال و بازجویی قرار می‌گیرد».

اسراء: ۳۶

بدستور قرآن انسان نمی‌تواند به چیزهای پایبند باشد که خود از آنها هیچگونه آگاهی ندارد و اگر چیزی را شنید و دید ولی نتوانست آنرا با اندیشه‌اش توجیه کند، باید از قبول آن خودداری نماید، زیرا در روز قیامت در برابر آن پاسخگو خواهد بود. انسانیکه قادر نیست به آنچه که بدان پایبند است و برای دفاع از آن جدیت به خرج می‌دهد و شکیبایی نشان می‌دهد، دلیل قانع‌کننده‌ای بیاورد و تنها با تقدس بخشیدن بدان، درب هرگونه گفتگو و آزاد اندیشی را می‌بندد، به شیوه‌ای مغایر با شیوه قرآن که صراحتاً بر مبنای تعقل و اندیشه و پرسش و پاسخ بنا شده است، روی می‌آورد. اسلام دین حقیقت است و روحیه حقیقت‌طلبی با تعصب و کوتاه بینی هیچگونه همخوانی ندارد. روحیه حقیقت‌طلبی و آزاد اندیشی و اخلاص، انسان را یاری می‌سازد که صرفنظر از منافع و مرام حزبی، قومی، نژادی و مذهبی در جستجوی راهی بهتر بسوی هدف باشد و بدین ترتیب پیوند خویش را با خدای خود محکمتر کند. اما روحیه تعصب‌گرایی که بر مبنای عدالت استوار نشده و هدف از آن اثبات

متعصبانه برتری عقیده یا شخص خاصی است، این اجازه را از انسان سلب می‌کند که راه خوب و بد را بر مبنای ارزشها و شایستگی‌ها انتخاب کند، و چه بسا که آدمی در برابر اشتباه عقیده یا اعمالش آگاه است، اما تعصب و خودرأیی مانع از هرگونه تغییر و حقیقت‌پذیری می‌شود. فرد متعصب ترجیح می‌دهد که چشم و گوش و عقل خود را ببندد و آنها را در هر مبارزه‌ای بیکار کند و در عوض برای اثبات حقانیت مکتب خود به زور و روشهای غیر انسانی متوسل شود و با روی آوری به تقدس مآبی حق را باطل و باطل را حق جلوه دهد.

«بدتر از هر چهارپایی به نزد خداوند، کسانی هستند که از شنیدن حق کردند و از گفتن حق لالند و عقل ندارند و حقایق را درک نمی‌کنند».

انفاق : ۲۲

فرد متعصب که تحمل شنیدن سخن دیگران را ندارد و ناچار است برای پوشاندن ضعف مکتب خود، از گفتن حقیقت سر باز زند و عقل و اندیشه دیگران را مزاحمتی برای خود تلقی می‌کند، از درک حقایق عاجز بوده، و در نزد خداوند هیچگونه تفاوتی با چهارپایان ندارد و حتی از آنها بدتر است، زیرا نقطه جدایی بین انسان و حیوان عقل است و اگر عقل را از انسان بگیریم، فرق او با چهارپایان در چیست؟

کسیکه تعصب را تنها راه نجات خویش از حملات اندیشه دیگران تلقی می‌کند و بر این باور است که می‌تواند در سایه این پناهگاه کاذب خود را ایمن دارد، بدترین شیوه دفاع را از خود و

مکتبش بر می‌گزیند و برای همیشه این ضعف در منطق، در کارنامه آن حک خواهد شد. فرعونها و رهبران قبایل ثمود و لوط چون در برابر استدلال قوی و برهان صریح پیامبران قوم خود فاقد یک جواب منطقی بودند، استفاده انبیاء از حق سخن گفتن و تحریک شدن نیروی تعقل مردم سرزمین خود را از جانب آنها، خطری عظیم برای خود تلقی کرده، و سعی می‌نمودند با پیش کشیدن موضوع تقدس خود و خانوادشان، و برانگیختن غیرت قومی یا مذهبی مردمان این ضعف را جبران نمایند. ولی علیرغم قدرت فراوانی که داشتند، باخت آنها در این مناظره و عقب نشینی شیوه نادرست آنها برای همیشه در تاریخ ثبت شد. بدین ترتیب استبداد با این شیوه خود را مالک جان و فکر و عقیده مردم می‌داند:

«فرعون گفت: آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او

ایمان آورید؟» طه : ۱۷

قرآن نیز از همان شیوه برنده و کارساز انبیاء سابق استفاده می‌کند و با زبان استدلال، منطق کفار را به مسخره می‌گیرد و اعتقادات آنها را بازیچه‌ای بیش نمی‌داند و بدون اتکاء به زور و تعصب آنها را دعوت به یک مبارزه فکری می‌کند:

«بتهایی که بجز خدا فریاد می‌دارید و می‌پرستید، بندگان هستند مثل شما، اگر (در مورد آنها) راست می‌گویید، آنها را بفریاد بخوانید. باید که به شما پاسخ دهند». اعراف :

«(منکران خدا) هنگامیکه (سوار کشتی می‌شوند و) موجهایی همچون کوه آنان را فرا می‌گیرد، خالصانه خدا را بفریاد می‌خوانند و عبادت را خاص او می‌دانند».

لقمان : ۳۲

ولی مشرکین که از چنین استدلال قوی و محکمی در رسالت خود برخوردار نبودند، تلاش کردند با محکوم کردن پیامبر اسلام (ص) به سکوت و خاموشی و جلوگیری از نزدیک شدن مردم به او و ایجاد مانع بر راه تماس او با افراد سایر قبایل، از رسیدن صدای او به گوش دیگران جلوگیری کنند. و هرگونه دعوت به نواندیشی در مورد عملکرد و عقایدشان از جانب رسول خدا (ص) را، توهین به سنتها و عقاید گذشته خود تلقی کرده و بدین ترتیب پیامبر (ص) و افکار جدید او را دشمن شماره یک خود می‌خواندند.

#### ۴ - عدم روحیه حقیقت‌گرایی

توسل به تعصب در برابر استدلال و منطق مخالفین و جلوگیری از آزادی اندیشه و بیان، روحیه عدم حقیقت‌گرایی را در آدمی افزایش می‌دهد، تعصب فرد را بصورت مزدوری در می‌آورد که تنها وظیفه دفاع از اندیشه و تقدسات خود را دارد، صرف‌نظر از اینکه آن تقدسات یا آن شیوه اعمال درست است یا خیر.

این بدین معناست که آدمی بدنبال چیزی بجز حقیقت است و برایش فرقی نمی‌کند که واقعیت بدور که کدامین محور می‌چرخد و

راز سعادت حقیقی چیست. لجاجت و تند روی آدمی در برابر حق، و بستن گوشها و چشمها و دهان از دیدن، گفتن و شنیدن حقیقت و کلفت کردن پوستهٔ تعصب و قرار گرفتن در این پوسته، آفتی برای عقب نشینی فکری و عملی افراد یک جامعه است و سبب اصلی گمراهی و تبهکاری یک اجتماع یا طایفه می‌باشد:

«خداوند که شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد هیچ چیزی را نمی‌فهمیدید. خداوند گوش و چشم و عقل را برای شما قرارداد، تا او را سپاسگذاری کنید و قدر نعمتهای او را بدانید».

نحل: ۷۸  
«برای آنها (کافران) دلهایی است که حقایق را با آن درک نمی‌کنند و چشمهایی است که حقیقت را با آنها نمی‌بیند، و گوشهایی است که فرمان خود را با آنها نمی‌شنوند و در حقیقت آنان مانند چهار پایان بی فهم و بدون درک و شعورند، بلکه از آنها گمراه‌ترند»

اعراف: ۱۷۹  
«اگر حق را گوش می‌دادیم و فهم درک حقایق را داشتیم، از زمره دوزخیان نمی‌بودیم».

ملک: ۱۰  
خداوند آفرینش چشم و گوش و عقل را جز برای درک حقایق و شکر سپاسگذاری خداوند نمی‌پندارد. اما اعلام می‌کند که کافران و گمراهان از آنها، هیچگاه برای طلب حقیقت استفاده نکرده و بدین ترتیب برای خود فرقی با چهار پایان باقی نمی‌گذارند. و در آخر عامل بدبختی و سیه روزی آنها را همین امر می‌داند.



سخن قرآن بیشتر با کسانی است که تعصب و خودرأیی را به بهانه اطاعت و سپاس خداوند و قرار گرفتن در راه او برگزیده‌اند. کسانی که متعقدند که اگر بیاندیشند و به دیگران حق اندیشیدن دهند و اجازه نشر حقایق را در جامعه بدهند و واقعیتها به گوش و چشم انسانها برسد، دیگر کسی مؤمن و معتقد به خدا باقی نمی‌ماند. در صورتیکه این روش به جهل و کج فهمی و عدم شناسایی دستورات الهی ختم خواهد شد و ارزش و جایگاه آدمی را بقول قرآن، تا حد چهارپایان پائین می‌آورد و انسان جاهل هیچگاه نمی‌تواند به شناختی صحیح دست یابد و مؤمنی آگاه برای دین باشد.

براستی در جامعه‌ای که هرگونه اندیشیدن و قوه تعقل به تمسخر گرفته می‌شود و هرگونه پرسشی به منزله توهین تلقی می‌گردد، آیا آن بمعنای رواج فرهنگ بستن گوش و چشم و عقل و تعطیلی آنها نیست؟ و بدین ترتیب جایی برای برخورد آراء و تکامل فکری آدمی باقی می‌ماند؟

اینکه اعلام شود آزادی آراء و اندیشه، دشمنی برای مقدسات دینی بوده و اعتقاد راستین مردم را در مورد مذهب، یا تقدس طبقه یا نژاد یا فردی خاص، خدشه دار می‌کند، آیا بمعنای توقف و چراغ قرمز نیروی اندیشیده نیست؟ در حالیکه با آزادی آراء می‌تواند نوع متنوع و تکامل یافته‌تری را از استدلال و منطق قرآنی و آسمانی ارائه کرد، و می‌توان بازبان نو و روز حقیقت یک مذهب یا یک نوع تفسیر کاملتری را از دین و تقدس به مردم نشان داد و نوعی تکاپو و

تحرک را در دین خلق نمود؟

می‌بینم که ظهور قرآن و حضرت محمد (ص) مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است، اما از قرن دوم هجری به بعد تکامل فکری و فقهی و پیشرفت اندیشه در جهان اسلام آغاز شد و اندیشمندان و فقیهان و ادیبان، فقه و نحو و حدیث و نجوم و... را به جهان اسلام عرضه دادند، که برخی از آنها نه تنها بازگوکننده منطق اسلام به جهان روز بود، بلکه از آن زمان جلوتر رفته و اکنون که قرن‌ها از آن حادثه می‌گذرد، ما از دست آوردهای این کتب و آثار آن اندیشمندان استفاده می‌کنیم.

بدون تردید اگر این جنبش اسلامی - فرهنگی گرفتار نوعی ارتجاع که توقف اندیشیدن در آن حرف اول را می‌زد، می‌شد و محدود به پذیرش بی‌چون و چرای اصول اسلامی در زمان حیات پیامبر (ص) بود و بس، جهان اسلام از اینهمه اندیشه‌های مکتوب و غیر مکتوب در زمینه‌های گوناگون سیراب نمی‌گشت. و اگر قرآن کریم از این موضوع بیم داشت که با صدور مجوز اندیشیدن و تضارب آراء و اجازه فکر کردن و سخن گفتن به دیگران، اصول اسلامی به مخاطره بیافتد و ایمان مردم کاهش یابد، بجای اینهمه تاکید بر تعقل و اندیشیدن و نهی از تعطیل نمودن عقل، پیروان خود را به سرسختی بی‌چون و چرا و بدون منطق فرا می‌خواند و از آنها می‌خواست بدون تکیه بر قوه تعقل دین را بپذیرند و آنرا حفظ کنند. باید به کسانی که به بهانه حفظ اساس و اصول دینی و تقدسات، به

ستیز با رواج حقایق و بازگو شدن آن از جانب دیگران می‌پردازند و اظهار اندیشه و سخن نو را بدعتی در جامعه تلقی می‌کنند، گفت، جز اینکه انسان خالصانه بدنبال حقایق باشد و آنرا بجوید چه منطق اطمینان‌بخشتری وجود دارد که اطاعت و خواسته‌پروردگار در آن نهفته باشد و دعوتی که نه از روی عقل و اندیشه، بلکه از روی تعصب و جهل اجابت شود، چه ارزشی دارد؟

خداوند انسان را به طلب حقیقت دعوت می‌کند و از او می‌خواهد از گوش و چشم و عقلش برای یافتن آن استفاده کند و بدون تردید انسان در مورد حقایقی که یافته و آنرا درک کرده است پاسخگو خواهد بود و خداوند به صراحت از آدمی می‌خواهد از پذیرش چیزهایی که به آن علم ندارد و از آن بی‌اطلاع است، خودداری کند. (اسراء: ۳۶)

حقیقت چیزی جز قبول طاعت خداوند و شکر نعمتهای او و رسیدن به احکام آن نیست، ولی خداوند برای دست‌یابی به این حقیقت جز عقل و گوش و چشم و قلب وسیله‌ای دیگری قرار نداده است و همه اینها زمانی مؤثر هستند که به اندیشه‌ای سالم ختم شوند و از آنها بخوبی استفاده شود.

در عوض پذیرش کورکورانه و بی‌چون‌چرای خواسته و افکار دیگران و گذشتگان، بمنزله به صدا در آمدن زنگ خطری برای انسان است. زنگ خطری که نزدیک است آدمی را از راه صواب دور کند و او به انزوای فکری و جهالت بکشاند، زنگ خطری که

آدمی را و می‌دارد با سلاح تعصب و سرسختی جاهلانه به تفتیش و تصفیة عقاید دیگران دست بزند، حق سخن گفتن را از دیگران سلب کند و به تبلیغ افکار و آراء درست یا نادرست رهبران یا حزب خویش روی آورد، و با کسانی که اشتباه مکتب یا شخصیت‌های مورد احترام او را بوی یادآور می‌شوند، شدیدترین نوع برخورد را داشته باشد. و این چیزی جز قبول بی‌چون و چرای منطق و اراده رهبران خود نیست و قبول طاعت و بندگی آنها و رد طاعت و بندگی خداوند، هر چند که به زبان چنان نگوید و لفظاً با آن مخالف باشد، اما در عمل چنین است.

«بگو: فرمانروایی هر چیزی بدست کیست؟ و آیا می‌دانید او پناه می‌دهد و در پناه کسی نمی‌رود؟ (بی‌شک) خواهند گفت: خدا. بگو: پس چرا دستخوش افسون شده‌اید؟»

مومنون: ۸۹ تا ۸۷

یعنی اطاعت ظاهری و زبانی کافی نیست، بلکه انسان باید در عمل به اطاعت خدا روی آورد. شایسته است انسان تنها در یک چیز تعصب بورزد و آن تعصب در اصول الهی و آسمانی است، بدون اینکه نام و رضایت و تفکرات و خواسته‌های انسانی لازمه آن باشد. تعصب به اصول خداوندی و آسمانی، یعنی تعهد در مورد اندیشیدن، تعهد در مورد روشندلی، تعهد در مورد دادن اجازه صحبت کردن به دیگران و تعهد در برابر آزادی اندیشه در جامعه. زیرا منطق الهی چنان قوی است که قادر است در برابر هر تفکر و

استدلال دیگری به ستیز خیزد و از هیچ مناظره‌ای باک ندارد و از طرفی تنها راه دست‌یابی به حقایق قرآن، راه عقل و اندیشه است. اما منطق انسانی که ضعیف و ناپایدار و ضربه‌پذیر است، از آزادی و قضاوت در هراس است و همواره بدنبال روزنه‌هایی می‌باشد که آزادی تفکرات دیگران را محدود کرده و در چنین فضای مسمومی حرف خود را به کرسی بنشانند. این است که تعصب در اصول عقاید انسانها یا گروههایی که با منسوب کردن خویش به اراده الهی به خود تقدس بخشیده‌اند، بر خلاف تعهد در اصول الهی، نه تنها به آزادی اندیشه ختم نخواهد شد، بلکه نتیجه آن، محرومیت فکر و بیان و دستگیری اندیشه و رواج جهل و گمراهی انسانهاست. «و (بندگان شایسته) کسانی که هنگامیکه بوسیله آیات خداوند پند داده می‌شوند، همسان کران و نابینایان با آن روبرو نمی‌شوند».

فرقان : ۷۳

تخته نمودن درب منطق حقیقت‌طلبی و اتکا به تعصب اندیشه و آراء رهبران و گروههای مقدس، که شیوه مردمان اعصار گذشته در برابر پیامبران بوده است، از آنجا راه آدمی را به جهل و نادانی ختم می‌کند، که منطق افراد چنان تاریک و بی‌روح می‌شود، که در مدتی کم خواسته و تفکرات حزبی و رهبران را بر آیات و پندهای الهی ترجیح داده و سعادت خود را در آن می‌جویند. جالب اینکه این اقدام خود را بنام رضای خدا انجام می‌دهند. در حالیکه پیامبر اکرم (ص) با گفتگو، منطق و آزاد اندیشی، جهان بینی اسلام را به

جامعه خود ارائه داد (نه با زور) ولی مشرکین با سلاح زور، بایکوت نمودن و انزواء به جنگ او آمدند، اما پیامبر ما (ص) جاویدان ماند و آنها گمنام و خاموش.

تعصب کورکورانه در مقابل هر فرد و گروهی، بندگی خداگونه را نیز به همراه خواهد داشت، قرآن می فرماید:

«(اهل کتاب) دانشمندان و راهبان خود و مسیح بن مریم را

بجای خدا به خدایی گرفتند» توبه: ۳۱

معروف است پس از نزول این آیه مردی بر رسول خدا(ص)

وارد شد و به او گفت: ما از آنها اطاعت می کنیم، آنها را به خدایی

نمی گیریم. پیامبر(ص) جواب داد: شما حکم آنها را بر حکم خدا

ترجیح دادید، و در واقع آنها را بجای خدا عبادت کردید.

## فصل ۲

**اصول و مبانی آزادی اندیشه**

**و بیان در قرآن**

«هیچ تنهایی وحشتناکتر از خودپسندی و  
هیچ پشتیبانی مطمئن تر از مشورت نیست».  
علی (رض)

### ۱ - دعوت به اندیشیدن

بدون تردید اولین و اصولی ترین طرح قرآن برای آغاز آزادی  
اندیشه و بیان در جامعه، برچسبیدن بساط جهالت از بستر  
فرهنگهاست، و این میسر نیست جز با عادت کردن انسانها به  
اندیشیدن.

قوه تعقل آدمی اگر چه هیچگاه به چشم نمی آید و مثل گوش و  
چشم و بینی محسوس نیست، اما مهمترین عامل رقم زدن سعادت  
آدمی، ارتقاء مقام و تعیین جایگاهش در جامعه می باشد.  
نیرومندترین و قوی ترین افراد، اگر از اندیشه های متعادل برخوردار  
نباشد، تمامی توان و انرژی او به هدر می رود. و هیچگاه نخواهد  
توانست گامی مثبت در جهت منافع خود یا دیگران بردارد.

اینست که قرآن تلاش گسترده ای را آغاز می کند تا انسانها را به  
اندیشیدن پیرامون خود و محیط اطرافشان وادار سازد. قرآن از  
انسانها می خواهد در مورد خلقت خود، خلقت زمین، زندگی خود،  
حیات طبیعت و صدها مورد دیگر بیاندیشند و تمامی موجودات



جاندار و بی جان هستی و تحولات روزمره مثل شب و روز و تغییر فصل‌ها را نشانه‌ای برای قدرت و وجود خداوند می‌داند، البته برای کسانی که عقل دارند و دارای اندیشه هستند:

«بیگمان در این امور نشانه‌ها و دلایلی بر عظمت و قدرت

خدا برای افرادی که می‌اندیشند، وجود دارد». روم: ۲۱

«مسئلاً در این آفرینش بسیار دقیق و پیچیده و منظم،

نشانه‌هایی است فراوان، برای اندیشمندان و دانشوران»

روم: ۲۲

«در نفس خودتان دلایل روشن (بر وجود پروردگار) موجود

است، چرا این دلایل و آیات را نمی‌بینید؟» ذاریات: ۲۱

قرآن با ذکر حوادث اقوام پیشین و سرگذشت آنها، انسانها را به

تفکر و عبرت آموزی وامی‌دارد:

«آیا در زمین به گشت و گذار نپرداخته‌اند تا بنگرند که

سرانجام کار مردمان پیش از ایشان به کجا رسیده

است؟» روم: ۹

«تنها کسانی که اندیشه‌درستی دارند، پند پذیرند». زمر: ۹

در تمامی این آیات تلاش گسترده‌ای صورت گرفته که آدمی

به سوی تفکر و اندیشه گام بردارد و اعتقاد و مکتب خود را از عقل

خویش بدست آورد.

مسئلاً در عصر جاهلیت، اعتقاد و باورهای مردم را سنتهای

قبیله‌ای، اوهام و خرافات و ایمان به عقاید گذشتگان تشکیل می‌داد.

و مردم هر قبیله و هر قوم تلاش می‌کردند با سرسختی از عقاید گذشتگان و آداب و رسوم قومی خویش دفاع کنند. آنها هرگونه دعوت به اندیشه و بازنگری در افکار و اعمال خود را توهین به احترامات و سنتهای قومی و گذشتگان خود می‌پنداشتند. چنین مردمی رفتار و عقاید نادرست را که به نابرابریهای طبقاتی و اجتماعی و استثمار گروههای دیگر منجر می‌شد، با احترام فراوان می‌پذیرفتند و با هرگونه آزاد اندیشی و انتقاد بشدت برخورد می‌کردند.

با اندکی تأمل مشخص می‌شود که شیوه دعوت قرآن مغایرت کلی با دفاعیات آنها در اعتقاداتشان دارد و اگر چه قرآن ارائه دهنده تفکر مقدس یکتاپرستی است و اندیشه‌های ناب آسمانی را ارائه می‌دهد، ولی حتی برای دفاع از چنین اندیشه قابل احترامی باز هم تعصب و اجبار را بعنوان یک راه حل اساسی ارائه نمی‌دهد. قرآن کسانی را که وحدانیت خدای یگانه را رد می‌کنند، یا احکام جاهلی و نادرست را بر قوانین الهی ترجیح می‌دهند، افرادی می‌خواند که از اندیشه و تعقل هیچ بویی نبرده‌اند و با پناه آوردن در حریم تعصب و نادانی، راه تحرک عقل خویش را سد کرده‌اند.

قرآن نقطه اساسی دعوت و تربیت آدمی را در تفکر و اندیشیده او جستجو می‌کند. کسیکه به عقل و شعور خود ایمان دارد و برای آن احترام قایل است، اختیار و اراده خویش را از خواسته‌های بزرگان قوم خود یا سنتهای پدری و نیاکان جستجو

نمی‌کند. و باور دارد که باید از اشتباهات فکری و عملی آنها دوری بجوید و با روحیه حقیقت‌طلبی در جستجوی آرمانهای فکری تازه و روشنتری باشد.

طبیعی است که روحیه تعصب و عدم اعتماد به عقل در آدمی سبب می‌شود، همواره با دیدی بسته و محدود، عقاید فکری و عملی خود را پیدا کند و ادراک وی همواره از منبعی سرچشمه می‌گیرد که خود فرد کمترین نقش و اراده را در آن دارد. رواج چنین فرهنگی، یعنی تعصبانه نگریستن به دین و مقدسات، حتی برای مکتب اسلام نیز خالی از دردسر نبوده است و سبب ظهور بدعتها و اشتباهات سلیقه‌ای فراوانی بنام دین در آن شده و در اعصار مختلف با هرگونه روحیه تجدد خواهی و اصلاح‌طلبی در ستیز بوده و دین را بشدت محدود نموده است.

ولی با رواج روحیه اندیشیدن و بالا رفتن تحمل در برابر سخنان و عقاید دیگران، مناسبت‌های انسانی و فکری و مذهبی، هر گاه بواسطه بدفهمی یا بدآموزی در مسیر نادرستی قرار گیرند و از اصالت آسمانی خود دور شوند، به یاری انتقاد و اندیشه دیگران که در جامعه حق حیات دارند، می‌تواند به جایگاه خویش بازگردند.

علی (رض) فرماید:

«دست خدا با جماعت است».

و برقرار جماعت بدون تنها دادن به اندیشه‌های مختلف ممکن

نیست.

خداوند به صراحت نقطه آغاز حرکت قرآن را برای هدایت جوامع بشری، تحرک فکری بشر و وادار نمودن او برای حرکت از نقطه توسل اندیشه به دیگران و تعصب در برابر عقاید گذشتگان و سنتهای قومی، به نقطه اندیشیدن آزادانه و منصفانه نگریستن به اوضاع، می‌داند. این است که قرآن برای پدید آوردن مقدس‌ترین باورها در اذهان پیروان خود، کار خویش را با پرسش از اندیشه‌ها آغاز می‌کند و آنها را به قضاوت فرا می‌خواند:

«بدین گونه خدا آیات را برای شما روشن بیان می‌کند،

شاید که بیندیشید».

بقره: ۲۴۲

«و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند)

خداوند اینها را گزاف و بیهوده نیافریده است».

آل عمران: ۱۹۱

«بگو آیا تاریکی و روشنایی را مساوی می‌دانید؟».

رعد: ۱۶

## ۲- دعوت به مناظره و گفتگو

در برابر ادعاهای واهی اقوام دوران جاهلیت، که به سادگی و بدون منطقی اصول و احکامی که پیامبرانشان برای آنها آورده بودند، تغییر داده و بر سنتهای ساختگی و جاهلی اقوام خود اصرار می‌ورزیدند، قرآن مخالفان را به مناظره و گفتگو و بیان دلایل دعوت می‌کند.

تقریباً قرآن در تمامی موارد اختلافی با یهودیان، مسیحیان و مشرکین، دلایل و استدلال خود را بیان می‌کند، سخن خود را به آنها می‌گوید و از آنها می‌خواهد از عقاید خویش دفاع کنند :

«بلکه (مشرکان) می‌گویند (که محمد خودش قرآن را تألیف نموده و) آنرا به دروغ به خدا نسبت می‌دهد، بگو اگر راست می‌گوئید (که این قرآن کلام بشر است) پس شما هم ده سوره دروغین را مانند سوره‌های آن تألیف کنید و به جز خدا هر کسی را که می‌توانید به یاری بطلبید، اگر واقعاً راست‌گوئید».

هود : ۱۳

«اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم دارای شک و دو دلی می‌باشید، سوره‌ای مانند آن بیاورید و آن را ارائه دهید».

بقره : ۲۳

«بگو ای اهل کتاب، بیائید بسوی سخنان دادگرانه‌ای که بین ما و شما مشترک است».

آل عمران: ۶۴

«و می‌گویند جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد، هرگز کس دیگری داخل بهشت نخواهد شد، ولی این تنها آرزویی (بیش نیست)، بگو اگر واقعاً راست می‌گوئید، دلیل و برهان قاطع بر ادعای خود نشان دهید».

بقره: ۱۱۱

«هر کس که جز خدا معبود دیگری را به فریاد خواند، که هیچ دلیل و برهانی برای آن ندارد، حساب او تنها با

خداست و قطعاً کافران رستگار نمی‌گردند».

المؤمنون : ۱۱۷

با رواج فرهنگ اندیشیدن و تفکر و بالارفتن قوه تعقل، روحیه گفتگو در بین افراد جامعه گسترش می‌یابد و مردم بجای اینکه با توسل به تعصبات قومی و مذهبی و تندروی در برابر یکدیگر مواضع خصمانه بگیرند، به ارزیابی دلایل هم می‌پردازند و از دانش یکدیگر بهره می‌گیرند.

قرآن کریم در زمانیکه مردم روزگار، جز تعصبات قومی و قول گذشتگان خود در مناسبات فکری و عقیدتی چیزی نمی‌دانستند، و بر مبنای آن جایگاه افراد و قبایل خود را تعیین می‌کردند و با اتکا به اوهام و خرافات و پیروی کورکورانه از بزرگان قوم و رئیس قبایل آشکارا در هرگونه عقل و اندیشه‌ای را تخته می‌کردند، با بیان استدلالهای محکم و قاطع آنها را به مبارزه و جدال می‌طلبید.

به مشرکین که کلام خدا و قرآن را گفته‌ها و اشعار محمد(ص) می‌دانستند و شایعه می‌کردند که محمد(ص) از خودش این سخنان را می‌گوید، سپس بین مردم پخش می‌کند، جواب می‌دهد: اگر راست می‌گویید و حرف خود را باور دارید، شما هم چند سوره را مثل آن بیاورید. و در این راه از هر کسی که می‌توانید طلب یاری کنید. بدون تردید این استدلال محکم و عدم توانایی مشرکین در ارائه خواسته قرآن و مقابله با مبارزه آن، نقش مهمی در بیداری فکری مردم مکه داشت و به این واقعیت که قرآن کتاب آسمانی است، قوت

می بخشید.

قرآن کریم روحیهٔ مذهب گرایی افراطی یهودیان و مسیحیان را مورد نکوهش قرار می دهد و دیدگاه آنها را در مورد قوم پرستی که تنها قوم و پیروان عقاید خود را شایستهٔ بهشت می دانند، به گفتگو و ارائه دلایل دعوت می کند و هنگامیکه آنها را در عقایدشان متعصب و سرسخت می بینید، خطاب به آنها میگوید:

«بگو (به اهل کتاب) اگر خداوند جهان دیگر را از میان تمام مردم تنها به شما اختصاص داده است، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوید».

بقره: ۹۴

یعنی حتی خودتان نیز در ادعاهای خویش محکم و صادق نیستید و این حرف شما حتی خودتان را هم نمی تواند قانع کند. زیرا اگر حرف خود را قبول دارید و یقین دارید که خداوند از میان تمامی مردم جهان بهشت و سعادت را به شما اختصاص داده است، پس آرزوی مرگ کنید تا به بهشت بروید.

قرآن کریم با توسل به چنین براهین محکم و قاطع، عقاید پوچ و سخنان یاوهٔ پیروان دیگر ادیان را، که در اثر خود بزرگ بینی قومی و نژادی در بین آن مردم بوجود آمده بود، با شدت رد می کند و آنها را به گفتگو و ارائه دلایل دعوت می نماید.

این شیوهٔ قرآن سبب می شود، مردم جامعه بیش از اینکه بدنبال دلایل واهی و خرافی یا اتکا به اندیشه و تعقل دیگران در مورد سرنوشتشان باشند، برای حرفها و ادعاهای خود بدنبال استدلالهای

راستین و محکم بوده و در نتیجه آدمی از تنبلی عقل رها شده و در مسیر تحرک اندیشه قرار گیرد.

قرآن اساساً شیوه خود را در مبارزه با عقاید دیگران بر چنین اصل و مبنایی سازمان می‌دهد، که طبیعتاً رد اعتقادات اشتباه دیگر اقوام، نه به شیوه توهین و حمله افراطی، بلکه از راه دلایل منطقی و روشن، تأثیر زیادی در قوت ایمان پیروان اسلام، و واداشتن پیروان سایر اقوام به تفکر و اندیشه، داشته و دارد.

### ۳- امر به معروف و نهی از منکر

در اسلام قانونی وجود دارد بنام «امر به معروف و نهی از منکر»، که این اجازه را به تک تک اعضای جامعه مسلمین می‌دهد، که نسبت به سرنوشت و عقوبت جامعه خود حساس بوده و در آن حق دخالت و اظهار نظر داشته باشند. امر به معروف و نهی از منکر یک وظیفه شرعی و دینی است و مربوط به جامعه یا عصر بخصوصی نمی‌باشد. طبق این قانون هر کس در حدّ توانش مسئول و مؤظف است که در امور اجتماعی دخالت کند و در برابر مفاسد و تخلفات زبان بگشاید.

امر به معروف و نهی از منکر، یک نوع آزادی بیان و عمل است که در یک جامعه دینی پدیدار می‌شود و طبق آن کوچکترین عضو جامعه حق اعتراض به انحرافات بزرگترین قدرت و مقام اجتماعی و اجرایی دارد و فرد اول اجتماع مؤظف به پاسخگویی به



این انتقادات و ایرادات است.

«از میان شما باید امتی باشد که به خیر دعوت کنند و به معروف فرمان دهند و از منکر بازدارند و ایشان همان رستگارانند».

آل عمران : ۱۰۴

قرآن کریم با قرار دادن وظیفه اظهار اندیشه و بیان و ایجاد حس مسئولیت نسبت به جامعه، بعنوان یک قانون عقیدتی و مذهبی، راه هرگونه خودکامگی و استبداد را سد می‌کند و بین اعضای جامعه و رهبران آن، رابطه پرسش و پاسخ را برقرار می‌سازد. با امر بمعروف و نهی از منکر، از پدید آمدن نظام طبقاتی و تبعیض نژادی و ارباب و رعیتی که طبق آن گروهی ذاتاً مقدس و قابل احترام هستند و گروهی فقط اطاعت می‌کنند، جلوگیری می‌شود و هر فرد در جامعه اگر آثاری از کجروی و تخلف را در رفتار دیگران دید، بدون در نظر گرفتن منصب و جایگاه او می‌تواند حرف خود را بزند و به او اعتراض کند.

امر به معروف و نهی از منکر آزادی را از حیطة اندیشه و بیان خارج نموده و آنرا به چارچوب عمل می‌رساند و فرد علناً حق دخالت عملی در صحنه اجتماع را پیدا کرده، و می‌تواند با مفسد و انحرافات اجتماعی مبارزه کند :

«شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید، مادامیکه امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

آل عمران : ۱۱۰

«کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم نفرین شده‌اند، این بدان خاطر بود که ایشان پیوسته از فرمان خدا سرکشی می‌کردند و در ظلم و فساد از حد می‌گذشتند آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند، و همدیگر را از زشتی‌ها باز نمی‌داشتند. به راستی که عجب کار بدی می‌کردند!»  
مائده : ۷۸-۷۹

با این آیه، قرآن رفع مسئولیت از جامعه و سکوت در برابر عقاید انحرافی و اعمال نادرست دیگران و عدم اظهار عقیده در هنگامیکه احساس می‌شود دیگران اعمال و افکار ناپسندی دارند را، بشدت سرزنش کرده و بنی اسرائیل را بخاطر اتخاذ این شیوه در زندگی اجتماعی مورد نکوهش قرار می‌دهد، و بدین ترتیب اظهار عقیده در جامعه را بصورت یک وظیفه شرعی و حتمی در می‌آورد. قرآن برای اینکه قاعده امر به معروف و نهی از منکر منجر به مختل شدن زندگی عادی مردم نشود و حریم شخصی توسط آن پایمال نگردد، برای این قاعده مراحل در نظر گرفته است.

در زمان خلافت عمر(رض) مردی از عملکرد او انتقاد کرد، ولی برخی از حاضرین آن مرد را بخاطر جسارتش مورد سرزنش قرار دادند. عمر(رض) آنها را از این امر نهی کرد و گفت: بگذارید حرف خود را بزنند، که اگر انتقادی در کار نباشد خیری در شما نیست و اگر ما گوش فراندهیم خیری در ما نیست.

## ۴- شوری

پیامبر اسلام (ص)، اگر چه مجهز به وحی بود، قسمتی از فرامین و دستورات او از طریق شورا صادر می‌شد. آن حضرت (ص)، در مواقع حساس اصحاب و یارانش را بدور خود جمع می‌کرد و نظر آنها را در مورد مشکلات و حوادث گوناگون جویا می‌شد. در این میان همه حق سخن گفتن و اظهار نظر داشتند و هر کس که پیشنهاد یا عقیده‌ای داشت، می‌توانست آنرا بازگو کند. آنگاه پیامبر (ص)، بهترین آراء و نظرها را انتخاب می‌کرد و آنرا بکار می‌بست که در این میان تصمیمی که آن حضرت (ص) در مورد جنگ احد و خندق گرفت و از میان تمامی پیشنهادها بهترین آنها را انتخاب کرد، معروف است. پیامبر (ص) می‌فرماید:

«هیچکس از خود رأیی سودی نبرده و هیچکس از مشورت زیانی نکرده است».

هدف پیامبر (ص) این بود که روحیه مشورت و اظهار نظر را در میان پیروانش بالا ببرد و همه آنها را به گفتگو و تحمل شنیدن حرفها و پیشنهادات دیگران عادت دهد. این شیوه پیامبر (ص) که رهبری امت خویش را بر عهده داشت، در اداره امور جامعه یک شیوه منحصر به فرد است، که تا آن زمان هیچ دولت و قبیله‌ای آنرا بدین صورت بکار نمی‌بست.

اما پیامبر (ص) با اجازه دخالت دادن به دیگران در اداره امور و تصمیمات مهم، از اندیشه یک و هوشیاری و تجارب باقی افراد

جامعه هم استفاده می‌کرد و از طرفی تلاش می‌نمود آنها را از عادت کردن به خودرأیی و تک رأیی برهاند و جامعه‌ای را تشکیل دهد که بجای اداره آن توسط اندیشه، اندیشه‌ها در آن دخالت داشته باشند. اگر چه بعد از انقراض حکومت شورایی و برپایی حکومت سلطنتی در صدر اسلام، ظاهراً اساس شورا و مشورت در امور مهم بصورت رسمی برجیده شد، ولی می‌بینیم که تلاش پیامبر (ص) برای کشیدن پای تمامی افراد در تصمیم‌گیریها، در امور فقهی و مذهبی بصورت غیررسمی ولی فعال نتیجه می‌دهد، و گاهی فقهای بزرگ عقاید خود را تحت عنوان اجماع جمع آوری کرده و بجای رأی یکنفر، رأی تمامی آنها در امور تأثیر می‌گذارد. و این برگرفته از این احادیث نبوی (ص) است که می‌فرماید:

«جماعت امت من به ظلالت نمی‌رود».

«هر کس از جماعت مسلمین جدا شود به مرگ جاهلیت مرده است».

و این اجماع چیزی نیست جز اینکه تمامی اندیشمندان و فقهای جامعه جمع شوند و تبادل نظر و ارائه پیشنهاد نمایند و رأیی که از این اجماع صادر می‌شود، رأیی منتخب و برگرفته از عقاید گوناگون و بهترین آنها باشد. و سیرت خلفای راشدین نیز برای فرماندهی و صدور فتوی‌های همین بوده است.

خداوند متعال برای اینکه اهمیت شورا و مشورت را در نظر مسلمین بالا ببرد و آنها را در برابر عقاید هموعانشان متعهد سازد،

شورا و مشورت را حرکتی گرانبها تلقی کرده و آنرا در کنار سایر فرایض دینی ذکر می‌کند :

«مؤمنان کسانیند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند و نماز را چنانکه باید می‌خوانند و کارشان به شیوهٔ رایزنی و مشورت با یکدیگر است، و از روزی که بدیشان داده‌ایم در راه خیر می‌بخشند». شوری : ۳۸

خداوند نام یکی از سوره‌های قرآن را شوری گذاشته و به پیامبر اسلام (ص) دستور می‌دهد که روی مشورت با یارانش حساب کند و نتیجهٔ سوء و غیر معقول مشاوره‌های قبلی سبب نگردد، که دیگر با آنها تبادل افکار ننماید و از مشورت با آنها خوداری کند :

«پس از لغزشهای آنان در گذر، و برای آنها طلب آمرزش نما و در کارهای مهم با آنها مشورت کن».

آل عمران: ۱۵۹

شورا راهی برای افزایش شعور و آگاهی همگان است بدین ترتیب نتیجهٔ شورا ممکن است آگاهی بخطا برود ولی نظام شورایی و برپایی قانونی که بر اساس آن، تصمیمات مهم بصورت گروهی اتخاذ شود، یک شیوهٔ منحصر بفرد برای انتقال مدیریت از بالا به پایین است. و روشی است برای تقسیم قدرت در جامعه و مبارزه با استبداد و تک‌رایی که این همان روش سنتی در جوامع انسانی عقب مانده می‌باشد. و اسلام توسط پیامبر آن (ص) برای اولین بار چنین شیوهٔ کار آمدی را به جامعه ارائه داد؛ برای سامان دادن به امور از

بهترین نظریات و پیشنهادات موجود بهره جست و به گفتگو و تبادل افکار و ارائه نظریات دیگران، احترام قایل شد. بعد از رحلت پیامبر (ص) خلفای راشدین سنت او را در مورد شورارها نکرده و با تشکیل جلسات شورایی سایر اصحاب نیز بهره می‌جستند. که در این میان مجلس شورایی عمر (رض) از همه مشهورتر است.

### ۵ - آزادی عقیده

قرآن کریم صراحتاً اعلام می‌کند که دین حق اسلام است و جز این دین از کسی عقیده دیگری پذیرفته نخواهد شد و خداوند با ابلاغ احکام اسلام، حجت را بر همه تمام کرده و تکلیف همه را روشن نموده و رضای خدا را تنها در این دین باید جستجو نمود:

«بیگمان دین حق در پیشگاه خداوند اسلام است».

آل عمران : ۱۹

«راضی هستم به اینکه دین شما اسلام باشد». مائده : ۳  
 «بمن دستور داده شده تا از کسانی باشم که مسلمان و در برابر امر خدا تسلیمند».  
 یونس : ۷۲  
 «هر کس به جز اسلام دین دیگری را انتخاب کند، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و در قیامت از زیانکاران است».

آل عمران : ۸۵

قرآن به شیوه‌های مختلف می‌خواهد این نکته را به دیگران بفهماند که با وجود ابلاغ احکام اسلام و نزول آن، دیگر هیچ عذر و

بهبانهای باقی نمی‌ماند و کسی نمی‌تواند، از دین حق روگرداند و به گمراهی بپیوندد.

اما همین قرآن، قاعدهٔ مشخص و معین دیگری را برای مسلمین صادر می‌کند، که علیرغم اینکه راه حق از باطل مشخص شده است و دین اسلام بعنوان تکمیل دهندهٔ ادیان آسمانی قبل از خود به میان انسانها آمده است و هر کس می‌خواهد نجات یابد، باید به این دین روی آورد، ولی هیچکس در انتخاب دین مجبور نیست و مسلمانان نباید با این عذر که دین آنها از سایر ادیان برتر است و اصلاح‌کنندهٔ انحرافات سایر ادیان آسمانی می‌باشد، پیروان سایر ادیان را مجبور به پذیرش اسلام کنند و انسانها را برای تغییر دینشان تحت فشار قرار دهند:

«هیچ اجبار و اکراهی برای قبول دین نیست». بقره: ۲۵۶

«ای محمد! اگر پروردگارت می‌خواست تمام مردم روی

زمین جملگی (به اجبار) ایمان می‌آوردند. آیا تو می‌خواهد

مردمان را مجبور کنی که ایمان بیاورند؟» یونس: ۹۹

خداوند پیامبر اسلام را مورد خطاب قرار می‌دهد و به او

می‌گوید: پروردگاری که خالق و مالک انسانهاست، آنها را مجبور به

پذیرش دین نکرده است و نخواسته است که آنها به اجبار ایمان

بیاورند، آیا تو می‌خواهی آنها را مجبور به پذیرش دین کنی؟ و

هنگامیکه پیامبر (ص) بازم در ایمان آوردن مردمان شهر و قوم

خود سرسختی نشان می‌دهد و از آنها پیش خدای خود گله می‌کند،

قرآن در جواب او می‌گوید:

«بر تو ابلاغ رسالت است و بس». آل عمران : ۲۰

«هر چند که تو بر ایمان مردم حریص باشی، ولی اکثر آنها

ایمان نمی‌آورند». یوسف : ۱۰۳

تمام این آیات بر حق آزادی انسانها در انتخاب عقایدشان حکایت می‌کند و پیامبر (ص) اسلام از تحت فشار قرار دادن مردم برای قبول این دین بر حذر می‌شود.

علاوه بر این، اسلام خواهان سرکوبی سایر عقاید موجود در جهان نیست و نمی‌خواهد در صورت قدرت یافتن آنها را منزوی نماید. بلکه این دین در مورد پیروان سایر ادیان دل‌رای قانون «جزیه» است. و به مسیحیان و یهودیان و سایر اهل کتاب این اجازه را می‌دهد، که با پرداخت مبلغ ناچیزی بعنوان جزیه زیر حمایت آن قرار گرفته و در اجرای شعائر دینی و مراسم مذهبی خود آزاد باشند و سایر مکاتب غیراسلامی نیز در چارچوب قانون مشخصی حق فعالیت و حیات دارند. اسلام اولین دینی است که برای پیروان سایر عقاید و سایر ادیان دارای برنامه است و از قانون مشخصی برای حمایت از آنها برخوردار است و با این قانون، به آنها آزادی عمل و عقیده می‌دهد. احترام به مراسم دینی سایر ادیان در اسلام از چنان سطح بالایی برخوردار است که در هنگام فتح بیت المقدس در زمان خلافت عمر (رض)، او از خواندن نماز در کلیسای مسیحیان خودداری کرد و پیشنهاد کشیشان آن شهر را برای این امر رد نمود،



زیرا بیم آن می‌رفت که اگر خلیفه اولین نماز خود را در آن شهر در کلیسا بخواند، بعدها شوق برگزاری اولین نماز در بیت المقدس سبب شود مسلمانان کلیسا را خراب و جای آن مسجدی بنا کنند. که خلیفه برای احترام به عقاید مسیحیان و تضمین امنیت مذهبی آنها در آینده، از این امر خودداری نمود.

همچنین ابوبکر (رض) از فرماندهان جنگی خود خواست به دیرها و عبادتخانه‌های اهل کتاب حمله نکرده و عابدان آن مراکز را آزاری نرسانند.

#### ۶- مبارزه با تعصب و دعوت به استدلال پذیری

قرآن مبارزه خود را با تعصب گرایی، در برابر تمام کسانی که سعی می‌کنند با برتری دادن عقاید خویش بر دیگران، آنها را محدود و محکوم به انزواء نمایند، آغاز می‌کند. قرآن صراحتاً برای حرفهایش دلیل می‌آورد و به همان صراحت در برابر ادعاهای دیگران دلیل و برهان می‌خواهد. در آن زمان مشرکین با تعصب به سنتهای گذشتگان و قومی خویش با هرگونه منطق پذیری و آزاد اندیشی و حق انتخاب، به مبارزه بر می‌خاستند. در کنار آنها یهودیان و مسیحیان با اتصال شخصیت‌های مورد احترام خویش به ذات الهی، خود را قوم برگزیده معرفی کرده و تنها خود را شایسته سعادت و بهشت می‌دانستند. آنها بدون اینکه به دلایل و منطق دیگران اشاره کنند و اجازه اندیشیدن و گفتگو به کسی بدهند، خود را قوم برجسته

و شایسته در میان سایر اقوام نشان داده و دیگران را تحقیر می نمودند. و در لوای این تقدس کاذب و دورغین، انواع بدعتها را در دین و عقاید راستین و آسمانی این ادیان پدید آورده و پیروان خویش را به اطاعت کورکورانه از این باورهای نادرست دعوت می نمودند.

قرآن چنین شیوه‌ای را نمی پسندد و بر آن خط ابطال می کشد و با تقدس بخشیدن به یک قوم یا یک نژاد یا یک عقیده آنها را ذاتاً شایسته بهشت اعلام نکرده، تا آنها برای انجام هر عملی دارای مشروعیت نباشند، بلکه شایستگی برای سعادت را در گرو اعمال و کردار نیک انسانها معرفی می کند.

این قانون قرآن حتی در مورد پیامبر (ص) که محبوبترین شخصیت در میان مسلمانان است نیز صادق است، و برای جلوگیری از اینکه مسلمین به استدلالهای پیامبر (ص) بی توجه باشند و به تقلید کورکورانه از وی روی بیاورند و متعصبانه به او بنگرند و عقاید خرافاتی را در مورد او داشته باشند، می فرماید :

«بگو من تنها بیم دهنده هستم».

حج : ۴۹

«بگو من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، مگر آن

مقداری که خدا بخواهد . و اگر غیب می دانستم، منافع

فراوانی نصیب خود می کردم و اصلاً شرّ و بلا به من

نمی رسید . من کسی جز بیم دهنده و مژده دهنده مؤمنان

نیستم».

اعراف : ۱۸۸

و از زبان نوح نبی می‌گوید:

«(نوح گفت) من نمی‌گویم غیب می‌دانم یا فرشته‌ام».

هود : ۳۱

قرآن به ستیز با کسانی برمی‌خیزد که می‌گویند ما تنها از عقاید گذشتگان خود پیروی می‌کنیم و هر کاری که آنها کردند و هر گونه که اندیشیدند، همین برای ما کافیست :

«گفتند ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و از آنها پیروی می‌کنیم . بگو، آیا آیینی هدایت بخش‌تر از آنچه پدران‌تان را بر آن یافته‌اید برای شما نیاورده‌ام؟ (در پاسخ) گفتند، ما بدان چه تو فرستاده‌ای کافر شده‌ایم». زخرف : ۲۳-۲۴  
 «این قوم را چه شده که تقریباً هیچ سخنی را نمی‌فهمند؟»  
 نساء : ۷۸

کافران و گمراهان بدین جهت مورد سرزنش قرار می‌گیرند که در برابر استدلال راسخ و قاطع پیامبر (ص) می‌گویند: اعتقادات بزرگان و پدرانمان برای ما کافیست، و قرآن به پیامبر اسلام (ص) دستور می‌دهد که به آنها بگوید: من چیزی بهتر از عقاید و گفته‌های پدران و گذشتگان شما آورده‌ام، پس تعصب نورزید و به حقیقت روی آورید. اما کافران و گمراهان جواب می‌دهند: ما به عقاید تو، هر چند که درست باشد، کافریم.

اسلام در برابر شیوه‌های تعصب آمیز که پیروان سایر عقاید و مکاتب خود را به آن آلوده می‌نمودند و فرصت هر گونه بازنگری

در اعمال و اعتقادات را از آنها می‌گرفت، به مسلمین دستور می‌دهد، به عقاید و آراء دیگران توجه کنند و بهترین آنها را انتخاب نمایند: «کسانیکه سخنان و آراء (دیگران را) می‌شنوند، و از بهترین آنها پیروی می‌کنند، آنان هستند که خداوند ایشان را به راه راست هدایت کرده و به راستی ایشان دارای فهم و شعور کافی می‌باشند». زمر: ۱۸

دعوت به انتخاب آراء و سخنان دیگران و گلچین آنها برای تداوم بخشیدن به یک حیات سالم، جز اینکه دیگران در جامعه حق سخن داشته باشند، ممکن نیست. با تسلط یافتن یک عقیده و یک آراء بر سایر عقاید، و بریدن نفس دیگران برای بیان افکار، انسانها فرصت ترقی فکری و تعالی پیدانمی‌کنند.

ولی زمانیکه فضای موجود به افکار و تفکرات گوناگون اجازه حیات و رشد را بدهد، جامعه در هر مقطعی توسط بهترین و اصلح‌ترین عقاید اداره خواهد شد.

دعوت به منطق‌پذیری و عادت دادن مسلمین به قبول دلایل و استدلال، و بها دادن به نظریات دیگران، همواره راه هدایت و سعادت آنها خواهد بود. زیرا تفکرات انسانها از بدو آفرینش بهم پیوند خورده است و این پیوند فراتر از تناسبهای قومی و مذهبی و نژادی است. گاهی مسلمان مجبور می‌شود از اندیشه‌ها و اندوخته‌های علمی یک فرد غیر مسلمان بهره ببرد، که این یک حقیقت غیر قابل انکار است.

با تأملی در مکاتب فکری، فلسفی و کلامی و ظهور آنها در تمدن اسلامی می‌بینیم که خیلی از سران این مکاتب، که همگی مسلمانان متعهد و معتقدی بوده‌اند، در اندیشه‌های خود از دانش غیرمسلمانان نیز الهام می‌گیرند. و حتی در بین جامعه اسلامی، علیرغم اختلافات شدید فرقه‌ای بین گروه‌های مختلف اسلامی، راهیان اندیشه، توشه خود را از سران فرقه‌های مختلف برچیده‌اند. چنانچه در میان اساتید امام شافعی و سایر ائمه نام اساتید شیعه و معتزله به چشم می‌خورد.

تمامی این مثالها، این واقعیت را آشکار می‌کند که حیات آدمی برای قرار گرفتن در مسیر سالم، هیچگاه از اندیشه‌های دوست و دشمن بی‌نیاز نخواهد بود، و آدمی نمی‌تواند انحرافات و اشتباهات خود را به تنهایی جبران کند، علی (رض) می‌گوید:

«از دشمن عاقل‌تر نظر خواهی کن و از دوست نادان‌تر برحذر باش».

پذیرش عقاید و افکار درست گروه‌های مختلف، آدمی را استدلال‌پذیر و منطقی بار می‌آورد و سبب می‌شود، با سلاح اندیشه به جهان نگریسته و خود را از اندوخته‌های دیگران بهره‌مند سازد. بدون تردید اگر گمراهان و مشرکین این دستور قرآن را به کار می‌بستند و از میان آرا و افکار، بهترین آنها را انتخاب می‌کردند، گرفتار جهل و بدبختی نمی‌شدند و بین دو دنیا آواره نمی‌بودند. مسلمین نیز با توسل به این دستور عاقلانه و راهگشای قرآن،

می‌توانند خود را از خطرات و انحرافات و پیچ و خم‌های تاریخ و جامعه برهانند و تن را از آلودگی‌ها و نابسامانی‌های فکری بشویند. دستور قرآن برای منصفانه نگریستن آرا و عقاید دیگران چارچوبی دارد، که طی آن آدمی باید قانون تعصب را منسوخ و خود را به سلاح اندیشه و استدلال پذیری مجهز کند، که این آخری شیوه قرآن برای جلب مسلمین بدور خود بوده است.

#### ۷- احترام به اختلافات موجود بین عقاید انسانها

واقعیت وجود اختلافات در بین جوامع بشری و ظهور عقاید گوناگون از بطن جامعه، که برگرفته از فطرت درونی انسانهاست، برای اولین بار توسط قرآن مطرح می‌شود. قرآن برای عقاید گوناگون احترام قایل شده و مسلمین و انسانها را از حمله نمودن به عقاید رایج و توهین به آنها برحذر می‌دارد.

قرآن احترام به عقاید و شخصیت‌های گروه‌های مخالف و دیگر را بعنوان یک اصل برای مسلمانان گوشزد می‌کند، تا آنها بیاموزند که افکار و عقاید هر کسی برای خودش قابل احترام است و ذاتاً باید برای عقاید ارزش قایل شد و به آنها بها داد.

این دعوت قرآن بمعنای قبول عقاید گروه‌های مخالف و انحرافات فکری آنها نیست بهمین دلیل از یهودیان و مسیحیان می‌خواهد، عادلانه و منصفانه به مناظره و گفتگو با یکدیگر پردازند، تا حقیقت بر آنها مشخص شود:

«بگو ای اهل کتاب! بیائید بسوی سخنان دادگرانه که بین ما شما مشترک است».

آل عمران : ۶۴

دقت قرآن در بها دادن به عقاید اهل کتاب از آنجا ناشی می شود، که این کتاب، دعوت به گفتگو و مناظره را در چارچوبی می خواهد، که اهل کتاب آنها را قبول داشته باشند و وجه مشترکی با عقاید مسلمین داشته باشد. و این دقیقاً برخلاف جهت گیری سایر گروه های فکری و مذهبی است که بدون توجه به استدلال و دلایل گروه های مخالف تنها حرف خود را می زنند. و مثل قرآن این ارزش را برای مخالفین خود قایل نمی شوند، که گفتگو را از نقطه ای آغاز کنند که مخالفان آنها نیز آنرا قبول داشته باشند.

قرآن کریم، با هدف جلوگیری از حمله های توهین آمیز به عقاید سایر گروه ها و شخصیت های مورد احترام آنها، که فضای موجود برای گفتگوی سالم و تبادل فکر را به کینه توزی و دشمن تراشی تبدیل می کند، می فرماید :

«خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد».

نساء: ۱۴۸

«ای مومنان! به معبودها و بت هایی که مشرکان به جز خدا می پرستند دشنام ندهید، مبادا آنها جاهلانه و متجاوز کارانه خداوند (شما را) دشنام دهند».

انعام : ۱۰۸

«به نیکویی سخن بگویید».

اسراء : ۵۳

قرآن در شرایطی مسلمین را به شیوه برخورد در افکار دعوت

می‌کند و از آنها می‌خواهد که عقاید مشرکین را به باد توهین و ناسزا نگیرند، که اولین اصل اسلام توحید و یگانگی خداوند است و عقاید مشرکین نقطه مقابل این اصل می‌باشد. بهمین دلیل است که در قرآن بیش از همه عقاید مشرکین رد شده و قرآن تلاش نموده است با زدن مثالهای فراوان و استدلال‌های گوناگون، بر عقاید آنها خط بطلان بکشد و علناً شرک بخدا را بزرگترین گناهان تلقی می‌کند:

«بدون شک خداوند شرک ورزیدن به خود را از کسی نمی‌آمرزد و هیچ مشرکی را نمی‌بخشد. ولی گناهان پائین‌تر از شرک را از هر کسی که بخواهد می‌بخشد و هر کس برای خدا شریک قرار دهد، براستی بسی گمراه است».

نساء: ۱۱۶

اما قرآن حتی در مورد این عقاید پوچ و انحرافی، که بدترین گناهان و خطاهاست، مسلمین را از توهین و ناسزا برحذر می‌دارد و پیروان خود را از چنین کاری منع می‌کند. قرآن با اعلام انحرافی بودن تفکرات مشرکین و بستن در هرگونه رحمت بر آنها، و در عوض دعوت پیروانش به احترام گذاشتن به عقاید و جلوگیری از حمله و دشنام دادن به عامل این تفکرات نادرست یعنی بت‌های مختلف، این درس را به آنها می‌آموزد که مسلمانان باید نسبت به هر گونه عقاید مخالف احترام قایل شوند و بجای براه انداختن بازی فتنه و بازار دشنام به استدلال متوسل شوند؛ حتی اگر آن گروه انحرافی، بزرگترین اختلافات فکری را با مسلمین داشته باشند و اصل اول



اسلام یعنی توحید و یگانگی خداوند را انکار کنند . نکته بعدی توجه به وجود اختلافات در جامعه بشری می باشد و در هیچ عصری جامعه اسلامی از اختلاف میران بوده است. اختلافات فکری سبب برخورد آرا شده و باعث پیشرفت تفکرات و تعالی آنها در جامعه می شود و از بطن عقاید مختلف بهترین آنها ظهور می کنند . و این تفاوت اصلی جوامع انسانی با جوامع حیوانی است که دارای یک نوع هدف و تفکر مشخص در زندگی بوده و طبیعتاً از هر گونه پیشرفت و ترقی علمی و فکری نیز بهره ای نخواهند داشت. خداوند خطاب به پیامبرش (ص)، می فرماید :

«اگر خداوند می خواست شما را امت واحدی می کرد ولی می خواهد (بواسطه اختلاف) شما را بیازماید» مائده: ۴۸  
 «اگر پروردگارت می خواست، آنها را ملت واحدی قرار می داد، ولی آنها همیشه متفاوت باقی خواهند ماند.» هود :

۱۱۸ - ۱۱۹

رسول خدا(ص) درباره اختلاف می فرماید:

«اختلاف امت مایه رحمت است.»

قرآن کریم به سایر مسلمین حق اجتهاد داده و به عقاید آنها که تلاش و کوششان در جهت شناخت دین می باشد، احترام قایل شده و آنرا ارج می نهد . این اجتهاد از آنجا ناشی می شود که قسمتی از آیات قرآن مشخص و روشنتر، ولی قسمتی دیگر چند پهلو بوده و معنی خاصی ندارند و تنها خداوند از معانی حقیقی آنها آگاهی دارد .

هدف از این آیات این است، که در هر عصر و دورانی منطقی متناسب با آن دوران بر تفکرات و برداشتهای ذهنی مردم حاکم باشد و در هر عصری فکر و اندیشه تعطیل نشود بلکه افکار متناسب با آن زمان در حرکت باشد. که این، انعطاف پذیری قرآن را در برابر حوادث و پیشامدهای مختلف را نشان می‌دهد. و اینکه قرآن مسلمین را وامی‌دارد تا با توسل به تفکر و اندیشه خود برای شناخت تأویلهای قرآنی بدنبال تحقیق در آیات صریح، سنت و قول نبوی (ص) و عقل و گفتگو (اجماع) بروند.

«هر کس با روش خود کار می‌کند، و تنها خدا می‌داند که

چه روشی بهتر است».

اسراء : ۸۴

خداوند، شیوه‌ها و اجتهادهای مختلف را که تلاش هر فرد و هر گروه، در حد توان آنها برای شناخت دین خدا می‌باشد، ارج نهاده و شناخت اینکه چه گروه و عقیده‌ای بهتر است را تنها از آن خدا می‌داند. و این دستوری است برای احترام نهادن عقاید و گروه‌های مختلف به یکدیگر و اینکه حتی در اوج اطمینان از صحت تفکر و برداشت خود، احتمال درست بودن به عقاید دیگران را نیز بدهند. با رواج این شیوه تمامی افراد و فرقه‌ها ناخودآگاه به سوی احترام به یکدیگر و اندیشه‌های هم‌گام برداشته و از توهین به سایر عقاید باز می‌مانند.

### ۸- روحیه ضد مجادله و یاوه‌گویی

از دیگر حرکت‌های فکری قرآن در جوامع انسانی اینست که روحیه جدل منفی و یاوه‌گویی را که برخاسته از عدم آگاهی انسان در مباحث مختلف می‌باشد، رد می‌کند. اگر چه قرآن بطور مداوم انسانها را به اندیشیدن و برخورد آرا تشویق می‌کند، اما از آنجا که عدم علم و آگاهی، هیچگاه در گفتگو و اندیشه‌ها نتیجه مطلوبی را بیار نخواهد آورد، هرگونه جدل منفی و یاوه‌گویی ممنوع اعلام شده است. بدون تردید، عدم آگاهی و یاوه‌گویی در هر گفتگو و مناظره‌ای به تعصب ختم خواهد شد و فردی که نمی‌تواند با سلاح استدلال دیگران را مغلوب کند، بلافاصله در پشت انواع حیل‌های مکارانه و متعصبانه سنگر خواهد گرفت. جدل منفی و یاوه‌گویی مانع از رسیدن حرف حق و واقعیتها از دهان کسیکه آن را می‌گوید، به گوش مردم می‌شود و اسلام دین حقیقت و مروج آنست.

از طرفی نهی از جدل و یاوه‌گویی و عدم آگاهی انسان در هنگام سخن گفتن، بمعنای فرمان دادن او به اندوختن علم و دانش و مطالعه می‌باشد که این روش هدایت آدمی از جهل و گمراهی بسوی شعور و شناخت است.

«همواره کافران بیهوده به جدل می‌پردازند تا با جدل حق را

از بین ببرند».

«گروهی از مردم دربارہ خداوند بدون هیچ دانش و

رهنمودی و کتاب روشنی به مجادله می‌پردازند، تا

ک‌هف : ۵۶

بدینوسیله مردم را از راه حق گمراه کنند». حج : ۸-۹  
 «انسان بیش از هر چیز به مجادله می پردازد و با حقایق  
 می ستیزد». کهف : ۱۵۴  
 روی آوردن به مجادله و یاوه گویی و پرخاشگری، بجای  
 گفتگو و حقیقت پذیری که ناشی از ضعف فرد در دانش و بیان و  
 منطق می باشد، از سوی قرآن رد می شود و با نهی هرگونه جدل  
 منفی، انسان مجبور به دانش اندوزی و حقیقت طلبی، به جای روی  
 آوری به تعصب خواهد شد.

#### ۹- سعه صدر

اگر چه بسیاری از افراد تحمل سخنان دیگران و شکیبایی در  
 برابر عقاید آنها را ناشی از ضعف و ناتوانی می پندارند، اما قرآن  
 کریم سعه صدر و تحمل عقاید دیگران را فضیلتی ذکر می کند که تنها  
 شیوه انسانهای بزرگ منش می باشد. قرآن از زبان موسی (ع)  
 هنگامیکه می خواست رسالت خود را به فرعون و پیروان آن بیان  
 کند، می فرماید:

«پروردگارا! سینه ام را گشاده کن و کارم را آسان گردان و  
 گره از زبانم بگشا تا حرفم را بفهمند». طه : ۲۵-۲۸  
 و خطاب به پیامبر اکرم (ص) می فرماید :  
 «آیا سینه ات را نگشودیم و بار سنگین را از دوش تو  
 برنداشتیم؟» شرح : ۱-۲

بالا بودن تحمل پیامبر (ص) در برابر سخنان و رفتار دشمنان فضیلتی بود، که از جانب خداوند یکتا بوی عطا شد. و سراسر حیات خلفاء راشدین از انتقادات گوناگون صحابه به آنها حکایت می‌کند، ولی شیوه آنها در برابر این انتقادات جز سعه صدر نبوده است.

## فصل ۳

### حدود آزادی اندیشه و عمل

«کسیکه دلیل مرا نمی‌داند بر او روا نیست  
که به رأی من فتویٰ دهد».

امام ابوحنیفه (رحمة الله علیه)

### ۱- نحوه برخورد با سایر اندیشه‌ها

در زمان نزول قرآن عمدتاً دو تفکر بزرگ و پیچیده در عربستان وجود داشت. این دو مکتب فکری عبارت بودند از اصول ادیان یهود و نصارا. اگر چه بیشتر مردم عربستان را مشرکین و بت پرستان تشکیل می‌دادند، اما مذهب آنها از دیدگاه فکری، یک مذهب ابتدایی و اشیاء پرستی محسوب می‌شد که فاقد هرگونه مبانی و اصول طبقه بندی شده و مدون بود. در واقع تفکرات مذهبی آنها از چارچوب تعصبات قبیله‌ای و آداب و رسوم بالاتر نمی‌رفت، که این شباهت زیادی به مذهب اشیاء پرستی قبایل آفریقا در قرون جدید داشت.

اما بر خلاف آنها یهودیان و مسیحیان که در عربستان یا اطراف آن می‌زیستند، دارای مکتبی بودند که از یک دین آسمانی الهام گرفته بود و این مذاهب از تنوع فکری زیادی برخوردار بودند. یهود و نصارا برخلاف مشرکین روحی پرشگر داشتند و برای تضعیف مسلمین و بجای برخورد فیزیکی با پیامبر (ص)، با ایجاد سؤال و

شبهه و پیش کشیدن اصول اعتقادی ادیان خود، از آن حضرت جواب می‌خواستند. آنها از نبوت پیامبر (ص) و کتاب او قرآن، چیزهایی می‌پرسیدند که برخاسته از تعقل و اندیشه بود و بدون یک حجت و برهان قوی، ممکن نبود جواب آنها را داده شود و در کل رد استدلال آنها، استدلال قوی‌تر را می‌طلبید.

به میان کشیدن شیوه‌های عقلانی و به زیر سوال بردن اصول و پایه‌های فکری اسلام بدین منظور صورت می‌گرفت، که آنها برخلاف مشرکین به تأثیر اندیشه در پیروزی و توسعه رسالت پیامبر (ص) واقف بودند. آنها نقطه قوت پیامبر (ص) را نه در شمشیرهای یاران او، بلکه در سرها و دهانهای او و پیروانش می‌دیدند. این بود که تلاش می‌نمودند با پخش شایعات و سئوالات فکری که برگرفته از اصول ادیانشان بود، قلب و اعتقاد مسلمین را نسبت به حقایق رسالت پیامبر اکرم (ص)، سست کنند. که در این میان نقش یهودیان مدینه بسیار چشمگیر بود. خلاصه اینکه اهل کتاب مقیم در عربستان، رقیب فکری مبانی اندیشه‌های اسلامی و اصول این دین محسوب شده و همواره خطری برای آن بودند. آنها از مقبولیت رسالت راستین موسی (ع) از دیدگاه اسلام استفاده کرده و بدین طریق تلاش می‌نمودند به حساسترین مبانی فکری و اعتقادی اسلام حمله کرده و از این مقبولیت خود در جهت بی اعتبار نمودن اعتقادات اسلامی استفاده نمایند.

اما می‌بینیم که بر خلاف این موضع خصمانه فکری، که نتیجه‌ای



جز تضعیف روحیه و اعتقادات مسلمین نداشت، اسلام برای مقابله، جز یک شیوه فکری و اعتقادی موضع دیگری را در برنگرفت و سیاست قرآنی این بود که با سلاح اندیشه به جنگ اندیشه آنها برود. قرآن هیچگاه فرمان حمله به یهودیان و مسیحیان و منزوی نمودن یا محصور کردن آنها را بدلیل اعتقادشان را صادر نکرد و تنها تلاشش این بود که با زبان استدلال به ایرادها و شبهات آنها پاسخ دهد.

اگر چه گاهی برخی از پیروان این ادیان با ایجاد سفسطه و جدل تلاش می نمودند که حقایق نبوت پیامبر (ص) و کتاب او، قرآن را، به زیر سوال ببرند و در این راه از بکار بردن تندترین کلمات نیز ابایی نداشتند، ولی باز هم قرآن سلاح خود را در پاسخ به اندیشه های مخالف، منحصرأ اندیشه می دانست و بس، و به مسلمین می آموخت که به ایرادهای دیگران در مورد اعتقاداتشان پاسخ دهند، نه اینکه آنها را سرکوب نمایند:

«بگو ای اهل کتاب! بیایید بسوی سخنان دادگرانه ای که بین ما و شما مشترک است.»

آل عمران : ۶۴

«وگویند جز کسیکه یهودی یا مسیحی باشد هرگز کس دیگری داخل بهشت نخواهد شد . ولی این آرزویی بیش نیست . بگو اگر واقعاً راست می گویند، دلیل و برهان قاطع بر این ادعا بیاورید.»

بقره : ۱۱۱

«با اهل کتاب جز به شیوه ای نیکو سخن مگو، مگر با

کسانی از ایشان که ستم کرده باشند». عنکبوت : ۴۶  
 قرآن با اهل کتاب سخن می‌گوید و شبهات آنها را پاسخ می‌دهد، و در هنگامیکه مسلمین قدرت یافتند این اجازه را به آنها نمی‌دهد که عقاید این گروه‌های رقیب را سرکوب کنند و آنها را منزوی نمایند، بلکه به آنها آزادی دینی داده و آنها را برای اجرای شعائر مذهبی شان آزاد می‌گذارد، و آنها را در ازاء پرداخت مبلغ ناچیزی تحت عنوان جزیه، به زیر پوشش و حمایت خود می‌برد.  
 در زمان حیات پیامبر (ص) نیز، آن حضرت با یهودیان مدینه پیمان صلح بست تا آنها و مسلمانان در اجرای احکام دین خود آزاد باشند. و یهودیان گرچه با ایجاد شبهه و سؤال سعی در تضعیف روحیه دینی مسلمین داشتند، اما قرآن و پیامبر (ص) هیچ شیوه‌ای جز پاسخ کلامی و عقلی به آنها را در پیش نگرفتند و تنها به جواب دادن به شبهات آنها اکتفا کردند.

و تنها زمانی که یهودیان دست به توطئه علیه مسلمین زدند و قرار داد خود را فسخ نمودند و با دشمنان مسلمین وارد معامله شدند، یعنی اقدام عملی خود را علیه پیامبر اسلام (ص) و یاران او آغاز کردند، آن حضرت دستور مقابله عملی با آنها را داد و جنگ بین مسلمین و یهودیان آغاز شد. یعنی جنگ مسلمین با یهودیان هیچگاه بدلیل اختلاف در اندیشه آنها نبوده است. علی (رض) نیز تا زمانی که خوارج دست به اسلحه نبردند، با آنها وارد پیکار نشد. و به گفتگو و مناظره با آنها بسنده کرد.

همچنین منافقین مدینه که توان رویارویی با مسلمین را نداشتند، تنها به پخش اکاذیب و شبهات در بین آنها می پرداختند و سعی می کردند با ایجاد سؤال و ایراد گرفتن از دستورات قرآن و پیامبر اکرم (ص)، پیروان او را سست ایمان کنند. ولی پیامبر (ص) به سؤالات و ایرادات مطرح شده آنها جواب می داد و چون هیچ اقدام عملی و نظامی از آنها دیده نمی شد، پیامبر نیز از هرگونه اقدام عملی علیه اینها خوداری می کرد و هنگامیکه یاران آن حضرت (ص) می خواستند که سر دسته منافقین را بکشند، آن حضرت از این امر جلوگیری کرد و در زمانیکه به او گفتند، اسامی منافقین را ذکر کن، آن حضرت فرمود:

«من مأمور تفتیش قلبها نشده‌ام!»

می بینیم که قرآن کریم و پیامبر اسلام (ص)، در برابر اندیشه‌ها و مکاتب فکری و حملات مغرضانه آنها هیچگاه به برخورد فیزیکی و حذفی روی نیاوردند و جواب پرسشهای آنها را با دلایل محکم و قاطع دادند و اگر غیر از این بود، مسلمین از ضعف پیامبرشان بدلیل عدم پاسخگویی به سؤالات مخالفین و برخورد نظامی با آنها، سست اعتقاد شده و بدون تردید این ضعف به حساب نقص منطق اسلامی نوشته می شد. پیامبر اسلام (ص) و قرآن به تمامی سؤالات و شبهات گروههای فکری رقیب پاسخ داده و نمی گفتند چون این سؤالات از نیت قلبی مخالفان برای ایجاد اختلاف و شبهه منشأ گرفته است، پس به جای جواب دادن به آنها

باید با پرسشگران برخورد کرد. علی (رض) نیز در برابر فتنه خوارج و اعتقادات انحرافی آنها تنها از راه استدلال وارد شد و همواره سفیری را برای مذاکره بمیان آنها می فرستاد و حقوق آنها را از بیت المال قطع نکرد.

پیامبر اسلام (ص) در احترام به سایر اندیشه‌ها چنان دقیق و حساس بود که حتی زمانی که در ماجرای «افک» که منافقین یکی از همسران پیامبر (ص) را متهم به خیانت به آن حضرت و آلودگی کردند، باز هم پیامبر (ص) تا معلوم شدن حقیقت از جانب وحی و نزول دلایل الهی صبر نمود و با جلوگیری از حمله به کسانی که این شایعات را پراکنده کرده بودند، مانع از تأیید این خبر و قوت گرفتن آن شد.

پس از رحلت پیامبر (ص) نیز جانشینان برحق او شیوه پیامبر خود را دنبال کرده و هیچگاه مخالفان سیاسی خود را بخاطر اعتقاداتشان تحت فشار قرار ندادند. بعنوان مثال ابوسفیان که به خلافت ابوبکر (رض) معترض بود و حتی پیشنهاداتی را به برخی از صحابه برای شورش و فتنه داده بود هیچگاه بدلیل این عقیده انحرافیش از سوی ابوبکر (رض) تحت آزار قرار نگرفت.

## ۲- حدود آزادی فکری

آزادی فکر در اسلام از محدوده وسیعی برخوردار بوده و حدود آن بر خلاف آزادی عمل، از گسترش و فراوانی برخوردار

است. اسلام تقریباً تمامی تفکرات را می‌پذیرد و تحمّل می‌کند، بجز تفکراتی که به یکی از سه اصول توحید، معاد و نبوت لطمه وارد کند. و اگر تشخیص داده شود که کسی آگاهانه یا ناآگاهانه به یکی از این سه اصول که پایه و اساس اسلام هستند توهین نموده، باید ابتدا اشتباهش برای او شرح داده شود و خطای فکریش مشخص و ثابت گردد، سپس او را به توبه دعوت کرده و اگر نپذیرفت مرتد یا مشرک است.

به جز این هر اعتقاد دیگری، اگر چه اشتباه باشد، باید بدان پاسخ داد و حق حیات دارد و نمی‌توان کسی را بجرم داشتن عقیده‌ای محکوم یا به داشتن عقیده‌ای دیگر مجبور کرد. در جامعه اسلامی پیامبر (ص)، یهودیان و نصارا زندگی می‌کردند که آنها در بسیاری از اعتقادات با مذهب اسلام اختلاف داشتند و منافقین بودند که بسیاری از کارهای مسلمین و پیامبر (ص) را قبول نداشتند و چون به یگانگی خداوند مشرک نبودند، جزء مشرکین محسوب نمی‌شدند و پیامبر (ص) به تفکرات آنها اجازه حیات می‌داد. خداوند در این باره می‌فرماید:

«بیگمان خداوند شرک ورزیدن به خود را از کسی نمی‌آمزد و هیچ مشرکی را نمی‌بخشد، ولی گناهان پایین‌تر از شرک را از هر کس که بخواهد می‌بخشد و هر کس برای خداوند شریک قرار دهد، به راستی گمراه است.»  
نساء: ۱۱۶

قرآن به تمام عقاید و مذاهب و فرقه‌های برخاسته از درون ادیان، اجازه بیان گفته‌ها و نظریات را می‌دهد و تنها با کسانی در جدال است که عقایدشان از نوعی شرک برخوردار باشد. و بدین ترتیب هر عقیده‌ای تا نزدیک نشدن به مرز شرک به یگانگی خداوند، می‌تواند موجودیت داشته باشد. البته احترام به سایر عقاید بمعنای پذیرش آن نیست بلکه بدین مفهوم است که هیچکس را نمی‌توان به عقیده‌ای مجبور کرد و بزور عقاید انحرافی را نابود ساخت.

ولی مشرکان که بدلیل شرکشان به خداوند یگانه و رواج مفاسد فکری فراوان و جهالت اندیشه، عامل بدبختی و سیه روزی خود و سایر افراد جامعه خویش بودند و استثمار فکری و عملی حاصل قبول اندیشه‌های آنها از سوی افراد جامعه بود و در این راه حتی از زنده بگور کردن دختران خود هم ابایی نداشتند، ابتدا از جانب قرآن به اندیشیدن و حق‌طلبی و گفتگو و مناظره دعوت شدند و قرآن با کشاندن پای آنها به میز قضاوت و اندیشه سعی نمود که روح خفته و غافل آنها را بیدار کند، که با این روش بسیاری از انسانهای حق‌طلب ندای اسلام را لبیک گفته و با حقانیت به این دین گرویدند. ولی کسانی ماندند که از شرک مردم و بت پرستی آنها بهره می‌بردند و در مقابل اسلام به ستیز پرداختند و چون از توسعه این دین توسط مبلغان اسلامی به هراس افتاده بودند و به پیروان آن حضرت (ص) اعلام جنگ کردند.

مسلمین علیرغم کسب پیروزی در این جنگها، به مکه حمله ور نشدند و به تبلیغ خود ادامه دادند تا عقاید شرک در مرکز آن، مکه، از درون پوسید و ندای توحید در این شهر و سراسر عربستان طنین افکن شد. زمانیکه مسلمین با اقتدار وارد مکه شدند، مردم مکه هیچگونه ایمانی برای دفاع از حریم اعتقادات خود نداشتند، این بود که مکه بدون جنگ و خونریزی فتح شد. شاید ماجرای صلح حدیبیه درس خوبی برای مسلمین باشد، زیرا در آن زمان پیامبر(ص) بین صلح و جنگ، صلح را برگزید تا به تبلیغات دین اسلام ادامه دهد و این نشان می‌دهد که ارزش تبلیغ و دعوت و اثرگذاری آن از جنگ و قدرت بیشتر است.

اسلام اگر چه شرک را رد می‌کند و آنرا نمی‌پذیرد و به مشرکین اخطار می‌کند که باید از سرزمین توحیدی خارج شوند، ولی هیچگاه پیروان سایر ادیان و مکاتب فکری را مجبور به پذیرش عقاید خود نمی‌کند و آنها را در اعتقادشان آزاد می‌گذارد:

«هیچ اجباری برای قبول دین اسلام نیست». بقره: ۲۵۶

و خطاب به پیامبر اسلام که از عدم روی آوری برخی از مردم به اسلام و عقاید آن نگران است می‌فرماید:

«ای محمد! اگر پروردگارت می‌خواست، تمام مردمان

روی زمین ایمان می‌آوردند. آیا تو می‌خواهی آنها را

مجبور کنی که ایمان بیاورند؟» یونس: ۹۹

پس در اسلام، حقایقت این دین به معنای پایان حیات سایر

عقاید رایج در جامعه نیست و نمی‌توان تفکرات دیگر را که دین اسلام را قبول ندارند، مورد سرزنش قرار داد و به این بهانه آنها را مجبور به پذیرش این مکتب کرد. و با عنوان کردن این عذر که گروه‌های دیگر به دلیل نپذیرفتن دین اسلام گمراه هستند عقاید اسلامی را بر آنها تحمیل نمود، زیرا از دیدگاه اسلام این خواست خداوند است که سایر عقاید نیز وجود داشته باشند و هر کس به اسلام روی آورد، ایمانش قلبی باشد. البته سایر تفکرات باید حرمت اعتقادات جامعه اسلامی را نگه دارند و این احترام دو جانبه و متقابل باشد.

قرآن برای اثبات برتری و حقانیت خویش به مثال و استدلال و گزارش‌های تاریخی روی می‌آورد و با این شیوه با سایر تفکرات گفتگو می‌کند. و اساساً دعوت پیامبر اسلام (ص) نیز بر مبنای بیداری مردم، دعوت به اندیشیدن و بیان دلایل قرآنی بوده است و اسلام بدین طریق سراسر شبه جزیره عربستان را فتح نمود.

و از آنجا که خداوند انسان را به برخورد تفکرات و آراء دعوت می‌کند و از او می‌خواهد که بهترین اندیشه‌ها را برگزیند (زمر - ۱۸)، این نتیجه حاصل می‌شود که هر مکتب یا تفکری هیچ حق برتری از طریق تحمیل خود بر دیگران و سرکوب آنها ندارد، و هر فرقه و گروهی باید دلایل خود را عرضه کند و بدون تعصب و با احترام به مقدسات سایر گروه‌ها، شهادت گفتگو با آنها را داشته باشد و با تقویت روحیه حق‌طلبی، از دلایل و تفکرات عالی‌گروه‌های دیگر



خود را بی بهره نسازد.

بدین ترتیب قرآن کریم برای توسعه افکار و اندیشیدن هیچ حصارى جز عدم ورود به شرک و اعتقادات کفرآمیز قائل نشده و انسان در دایره اندیشه‌ها حق مسلم هرگونه جولانی را دارد. به قول قرآن در قبول دین هیچ اجبارى نیست و هر کس ادعاى دارد باید دلیل خود را بیاورد. قرآن با سلاح اندیشه به پاسخگویی و مقابله با اندیشه‌های مخالف برمی‌خیزد و بدین طریق به آنها پاسخ می‌دهد و هیچ قانونی وجود ندارد که طبق آن فردی را بجرم داشتن عقیده‌ای محکوم کرده و به بند کشید، زیرا تفتیش عقاید در اسلام ممنوع است:

«تفتیش و تجسس مکنید».

حجرات: ۱۲

### ۳- حدود آزادی عمل

برخلاف آزادی فکر و اندیشه که در اسلام از کمترین نوع محدودیت و حد و حصار برخوردار است، آزادی عمل دارای محدودیتهای مشخص و معینی است. اسلام برخلاف فکر و اندیشه که هیچگونه مجازاتی برای آن تعیین نکرده است، عمل انحرافی انسان در آن دارای مجازاتهای مشخص و معین است. قوانین اسلامی در مورد فعل افراد و تعدی و تجاوز آنها به حقوق دیگران یا جامعه روشن و واضح هستند، یعنی تناسب جرم و جنایت فرد با مجازات وی کاملاً مشخص هست.

برای مثال مجازاتهای زنا، قتل عمد، دزدی، شرابخواری، راهزنی و .... همه توسط قرآن یا از طریق احادیث نبوی (ص) مشخص شده‌اند و همه از آنها آگاهی دارند و قاضی مسلمان بر اساس دانش لازم و جرم مجرم، وی را مجازات می‌کند.

آزادی عمل در جامعه اسلامی و از دیدگاه احکام این دین، دارای حدود و حصار بیشتری هستند و دامنه جولان در آن تنگتر است. و افرادی که مجبور می‌شوند قوانینی را رعایت کنند که حتی خودشان بدان معتقد نیستند، مثلاً الزامی بودن حجاب، نخوردن و نیاشامیدن در ماه رمضان در جلو چشم دیگران و تعطیلی شرابخانه‌ها و مراکز فساد که این قوانین حتی در مورد غیر مسلمانان نیز در جامعه اسلامی صادق است.

دلیل تفاوت حدود این دو آزادی (آزادی فکر و عمل) اینست که آزادی فکر یکنوع ارتباط روحی و معنوی با خداست و یک امر اعتقادی برای انسان محسوب می‌شود و خداوند که از نهان آدمی آگاه است و از نیات و مقاصد قلبی او باخبر می‌باشد، خود در این باب دست به قضاوت خواهد زد و قضاوت در مورد آن از حیطة دانش و آگاهی انسان خارج است و کسی نسبت به قلب و عقل دیگران علم چندانی ندارد.

اما برعکس آزادی عمل مربوط به رابطه انسان با انسان دیگر، یا انسان با جامعه می‌باشد و عمل تجاوز کارانه فرد سبب ضربه زدن به حقوق دیگران شده یا با تجاوز به اعتقادات امت اسلامی،

احساسات و عواطف دینی آنها را جریحه دار می‌کند و بطور کلی این نوع آزادی بر محیط خارجی تأثیر می‌گذارد و این یک امر اعتقادی و شخصی نیست، بلکه امری اجتماعی و همگانی است و چون این آزادی از حیطة اعتقاد درونی و قلبی فراتر رفته و حقوق دیگران یا قوانین مورد احترام جامعه را نیز شامل می‌شود، پس طبیعتاً از محدودیت بیشتری برخوردار است. و برای مثال، کسی که نماز نمی‌خواند و هیچ اعتقادی به اسلام ندارد، نمی‌توان او را مجبور به پذیرش اسلام یا خواندن نماز کرد، اما بی‌حجابی او در جامعه جرم محسوب می‌شود، زیرا قوانین اسلامی و مقررات مورد احترام و تصویب شده در جامعه را نقض کرده است و قانون حکم این جرم را از پیش مشخص کرده است، که بدون تردید این نوع مجازات‌ها در اکثر قوانین و کشورها رایج هستند و هر یک از آنها بنا به مصلحت اجتماع خویش یا برای پیشگیری از وقوع جرم به تصویب مجازات‌های مختلف روی می‌آورند. مثلاً در برخی از کشورها ورود افراد زیر ۱۸ سال به مشروبخانه‌ها ممنوع است یا در اکثر کشورها توزیع مواد مخدر ممنوع می‌باشد و یا مجازات قتل عمد که در برخی از کشورها حکم اعدام را دارد و در برخی دیگر نه، و تصویب این قوانین در جامعه بستگی به ساختار آن دارد، که هیچگاه به معنای نفی آزادی در اجتماع نیست و تقریباً هر جامعه‌ای در تدوین و تصویب قوانین خود آزاد است. به‌بارتی هر جامعه برای خود قانون و محدودیت‌هایی دارد و قوانین اجرایی جامعه اسلامی نیز شریعت

اسلام است.

#### ۴- تفاوت حدود آزادی بیان و عمل

با توجه به تعاریف آزادی فکر و عمل، حدود آنها در اسلام مشخص می‌شود، و تکلیف افراد در قبال این دو آزادی تعیین می‌گردد. پس آزادی در اسلام محدود است، ولی این محدودیت مربوط به آزادی عمل می‌شود، ولی آزادی فکر و اندیشه از محدودیتهای بسیار کمی برخوردار است و اسلام از اندیشه و اظهار آن استقبال می‌کند. اسلام اندیشه و دانش را مهمترین زمینه برای قرار گرفتن آدمی در بستر حق‌طلبی دانسته و بیان آن را بسود جوامع انسانی می‌پندارد. قرآن کریم می‌فرماید:

«آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند مساویند؟»

تنها کسانی که دارای عقل و اندیشه‌ای سالم هستند پسند

پذیرند». زمر: ۹

«براستی در میان بندگان خدا تنها دانشمندان بطور شایسته

از پروردگار ترس و خشوع دارند». فاطر: ۲۸

قرآن کریم هیچگاه برای اندیشه و علم، مرزی قایل نشده و

نمی‌گوید تنها دانشمندان و اندیشمندان مسلمان، شایسته ستایش

بوده و راه آنها به حق‌طلبی و تواضع در برابر خداوند ختم خواهد

شد، بلکه اعلام می‌کند، علم و اندیشه و تفکر ذاتاً باعث برتری آدمی

بر دیگران شده و قابل تقدیر است و به خداشناسی ختم خواهد شد.

بطور واقعی هم می‌بینیم که متفکران و اندیشمندان در زندگی انسانی از احترام و منزلت والایی برخوردار بوده و انسان ذاتاً برای آنها احترام قائل می‌شود. هر چند که این اندیشمندان از لحاظ دینی و عقیدتی با مسلمین اختلاف داشته باشند و مذهب دیگری را اختیار کرده باشند.

اسلام در عین اینکه به اندیشه‌ها مجال حیات و ظهور می‌دهد، ولی از آنها می‌خواهد که حق طلب باشند و آنچه را که منصفانه بر مبنای واقعیت یافته‌اند بپذیرند و قبول کنند. و اگر ادعایی دارند، برای ادعای خود دلیل بیاورند. تمامی این تلاشهای قرآن بدین دلیل است که انسانها را از تعصب و پذیرش کورکورانه و تعطیل نمودن عقل رهانیده و به اندیشه و واقعیت پذیری عادت دهد و اندیشه و عقل بعنوان مهد این حرکت انتخاب شده است. اسلام به گروههای غیراسلامی در چارچوب مشخصی حق حیات و فعالیت می‌دهد و تا زمانی که آنها به قوانین حاکم در جامعه اسلامی احترام می‌گذارند از امنیت کامل بهره‌مند هستند.

ولی این جولان در عمل و فعل بشر، وارد فضای تنگتری می‌شود و رفتار آدمی چون گاهی با دیگر انسانها و جامعه پیوند می‌خورد، از محدودیت بیشتر برخوردار است و هیچ جامعه‌ای در تاریخ آزادی بی‌قید و محدودیت را نپذیرفته است. زیرا آزادی بی‌قید یکنفر تعدی به آزادی دیگر را به همراه خواهد داشت.

بدون تردید نمی‌توان کسی را به پذیرش دین اسلام و رعایت

شعائر آن مثل نماز، روزه و غیره مجبور کرد، زیرا این احکام اعتقادی هستند نه اجباری و از رابطه خدا با انسان سرچشمه می‌گیرند ولی طبق قوانین اسلامی همان فردی که در اندیشه و اظهار آن آزاد است، در جامعه نمی‌تواند مقررات این دین را نقض کند و مثلاً در ملأ عام شراب بخورد یا اینکه زنا کند، زیرا در این صورت به قوانین عمومی و حقوق آحاد مردم تجاوز کرده است. و این حق هر جامعه است که با تجاوزکاران به قوانین مورد پذیرش آحاد مردم برخورد کند.

در این شرایط آزادی از حیطة اعتقادی خود خارج شده و به ضایع شدن حقوق دیگر افراد جامعه منجر خواهد شد. پس تنها راه کشاندن مردم به رعایت احکام اعتقادی اسلام، دعوت آنها به دین، ارائه استدلال و براهان برای اثبات برتری اسلام و احیاء وجدان انسانی و به حرکت درآوردن اندیشه انسانها می‌باشد و اسلام با سرکوب نمودن سایر اعتقادات فکری رایج در جامعه و منزوی نمودن آنها که نتیجه آن روی آوری پیروان آن ادیان به تعصب و سرسختی است، و توهین به آن اعتقادات، مخالف است.

استاد مطهری می‌گوید: «تجربه‌های گذشته نشان داده است، هر گاه جامعه از یک نوع آزادی فکری ولو از روی سوء نیت برخوردار بوده است، این امر به ضرر اسلام تمام نشده، بلکه در نهایت به سود اسلام تمام شده است. اگر در جامعه ما محیط آزاد برای برخورد آرا و افکار و عقاید بوجود آید، بطوریکه صاحبان افکار مختلف بتوانند

حرفهایشان را مطرح کنند، و ما هم در مقابل آراء و نظریات خود را مطرح کنیم، تنها در چنین زمینه سالمی خواهد بود که اسلام هر چه بیشتر رشد می‌کند».<sup>(۱)</sup>

#### ۵- ارتداد

یکی از مباحثی که ارتباط تنگاتنگ با بحث آزادی بیان و اندیشه در اسلام دارد، موضوع ارتداد در دین و برگشتن از اعتقادات اسلامی توسط یک فرد مسلمان است. که این سؤال مطرح می‌شود، اگر اسلام دین آزادی فکر و اندیشه است و مسلمانان در تفکر آزاد می‌باشند، چرا یک مسلمان حق تغییر دین ندارد و حکم یک مرتد و از دین برگشته اعدام است؟

در تاریخ اسلامی همواره افرادی بوده‌اند که مسلمان زاده بوده‌اند یعنی پدر و مادرشان مسلمان بوده، ولی خودشان کمترین اعتقادی به این دین نداشته و هیچکدام از احکام اسلامی را رعایت نمی‌کرده‌اند. یا اینکه در ابتدا به این دین معتقد و به احکام آن پایبند بوده‌اند ولی بعد از آن، این دستورات را اجرا نمی‌کرده‌اند.

با اینکه اینها در ابتدا مسلمان بوده‌اند ولی از دین اسلام منصرف شده‌اند، ولی کسی آنها را مرتد نمی‌خواند. زیرا این امر به یک مسأله اعتقادی که از رابطه انسان با خدا سرچشمه می‌گیرد،

۱ - مرتضی مطهری - پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۴۹.

مربوط می‌شود. و هیچ قاضی نمی‌تواند در مورد نیت و اعتقادات افراد اظهار نظر نماید.

ولی گاهی دیده می‌شود که افراد نه بر اساس اعتقاداتشان بلکه به امید ایجاد فساد و فتنه در جامعه و بروز آشوب اقدام به توهین به شعائر اسلامی کرده یا دین اسلام را به مسخره می‌گیرند یا برخی از شخصیت‌های محبوب این دین را به باد تهمت گرفته یا علناً با اعلام خروج از این دین علیه آنها تبلیغ می‌کنند. هر نوع آزادی که به سلب آزادی دیگران بینجامد آزادی نیست بلکه ضد آزادیست. توهین به اعتقادات عمومی را نمی‌توان آزادی فکر نامید بلکه آن تعدی به حقوق دیگران است.

در این شرایط نمی‌توان این حرکت را یک اقدام اعتقادی و شخصی تلقی کرد، که برخاسته از اعتقادات درونی انسانها می‌باشد بلکه این امر توطئه‌ای علیه اسلام و توهین به مقدسات این دین و جریحه دار کردن احساسات پیروان این دین می‌باشد یا باعث گمراهی دیگر افراد جامعه خواهد شد.

قرآن توهین به سایر اعتقادات و حتی بتها را تحمل نمی‌کند پس اعتقادات اسلامی نیز جایگاه ویژه‌ای خواهند داشت و اهانت به آنها دارای مجازات سنگینی خواهد بود. و این امر طبیعی است که در همه جا دنیا حاکم می‌باشد و هر قانونی توهین به خود و قانونگذاران خود را تحمل نخواهد کرد.

البته بین انتقاد و توهین تفاوت وجود دارد و کسیکه به



مقدسات توهین می‌کند یا از دین برمی‌گردد، باید این جرم او در دادگاه صالح ثابت شود و از او خواسته شود که از اشتباهش توبه کند و در صورت اثبات جرم و پافشاری بر آن از سوی مجرم، حکم اعدام در مورد وی صادر خواهد شد. البته صدور حکم ارتداد کار ساده نمی‌باشد و اینگونه که هر کس بتواند با سهولت تهمت ارتداد بدیگران زده و بدین‌گونه راه تحقیق و بررسی در دین را سد نماید. بلکه اثبات ارتداد مراحل سختی را دارد که اولین گام آن آگاه ساختن مرتد و دعوت او به توبه است. زیرا هدف هدایت است نه انتقام. ابوبکر (رض) یکی از پیامبران دروغین را که از اقدام خود پشیمان شده بود بخشید و از او در سپاه اسلام استفاده کرد.

حکم اعدام برای جرم ارتداد سبب می‌شود، افراد از توهین کردن به مقدسات دینی خوداری کرده و از بازی کردن با احساسات مذهبی مسلمین جلوگیری بعمل آید و کسی جرأت پیدا نکند که هر گاه هوس کرد به هر چیزی که خواست توهین کند و اعتقادات قلبی بسیاری از مردم را به مسخره بگیرد و باعث گمراهی دیگران شود و این امر از افزایش مرتدین در جامعه جلوگیری می‌کند. خداوند بزرگ در این باره می‌فرماید:

«کسانیکه ایمان می‌آورند سپس کافر می‌شوند، باز ایمان می‌آورند و باز کافر می‌شوند، و سرانجام بر کفر و بی‌دینی خود می‌افزایند، هرگز خداوند ایشان را نمی‌بخشد و راهی به ایشان نشان نمی‌دهد».

نساء: ۱۳۷

کسیکه اظهار اسلام می‌کند در واقع با دولت اسلامی عهد و پیمان می‌بندد، و هنگامیکه علناً انصراف خود را از اسلام اعلام می‌نماید، در واقع عهد و پیمان خود را می‌شکند و بدین ترتیب خود را شایستهٔ مجازات می‌نماید.

## فصل ۴

**نتایج روی آوری به آزادی اندیشه**

**و بیان قرآنی**

«هیچ فقیهی حق ندارد که دیگران را به

تابعیت از نظرات و آراء خود وادار نماید».

امام مالک (رحمة الله علیه)

### ۱- محکمترین گام بسوی وحدت اسلامی

در حالیکه بزرگترین مشکل جامعه اسلامی در طول تاریخ تفرقه و جدایی بین فرقه‌های مختلف و عدم تحقق رؤیای وحدت بوده است، آزادی اندیشه و بیان که از سوی قرآن کریم به انسانها ارائه می‌شود، می‌تواند محور اصلی وحدت و جهت دهنده باورهای فکری و مذهبی باشد.

با نگاهی اجمالی به صدور فرمان آزادی اندیشه‌ها و فعالیت علنی تفکرات مختلف، شاید این شبهه بوجود آید که آزادی تفکرات، جامعه و اصل اسلام را به هرج و مرج می‌کشاند و هر کس حرف خود را خواهد زد. متأسفانه این امر بهانه‌ایی بوده در دست حکام و سلاطین مختلف، که با این عذر غیر موجه و اجازه حیات به یکی از مکاتب فکری یا مذهبی، راه سخن گفتن سایر گروهها را ببندند.

بعد از سقوط حکومت صحابه و برقراری حکومت سلطنتی بر جهان اسلام، در هر مقطع از زمان تنها یک تفکر در جامعه رایج

بوده، که عرصه را بر سایر مکاتب تنگ می‌نموده است و مکتب غالب مکتبی بوده که توانسته با گروه حاکم از در دوستی درآید یا رضایت آنها را جلب کند.

برقرار نمودن تنها یک تفکر بر فضای جامعه و قلع و قمع کردن سایر تفکرات، نتیجه‌ای جز تفرقه و کاشتن بذر کینه در دلها در بر نداشته است. و گروههای فکری و مذهبی مغلوب که سالها در خفقان و فشار و شکنجه یارانشان به حیات خود ادامه می‌دادند، بعد از وارونه شدن قدرت و دستیابی به آن، همان رفتار زورگویانه را با مکاتب قدرتمند سابق و دیگر تفکرات رایج در جامعه داشتند. خلاصه اینکه هر مکتبی که به قدرت می‌رسید، از این قدرت خود برای سرکوبی و بایکوت نمودن دیگر مکاتب بهره می‌جست. و حکومتها نیز از سر تعصب یا سیاست به این خواسته‌های نامعقول گردن نهاده و مزدور قربانی کردن سایر گروههای اجتماعی و مذهبی می‌شدند.

اینست که حتی تا امروزه نیز عقاید و تفکرات مختلف و گروههای مذهبی، حاضر به نزدیکی با هم و پیوندی مسالمت‌آمیز نیستند، زیرا هر کدام از آنها تجربه تلخ جور و فشار دیگری را بر خود به یاد دارند. و بدون در نظر داشتن وجود دشمنان قوی خارجی و غیر اسلامی، به فکر نابودی هم هستند.

برداشت نادرست از لفظ وحدت عقیده و کلمه سبب شده است، که گروههای غالب در هر دوره زمانی وحدت را بمعنای هم عقیده

کردن دیگر گروهها و تفکرات رایج در جامعه با خود، تلقی کنند و بدین ترتیب هر فرقه‌ای که از قبول عقاید گروه غالب خودداری می‌نمود، ضدّ وحدت شناخته می‌شد!

تفکرات غالب و مسلط در جامعه تصور می‌نمودند که اگر گروههای دیگر حق سخن گفتن نداشته باشند و عقاید درونی خود را با آنها هماهنگ کنند، وحدت تحقق یافته است و بین عقاید مسلمین یکدستی ایجاد می‌شود. کمرنگ کردن حق آزادی و اندیشه و بیان سایر گروهها و فرقه‌های موجود در جامعه اسلامی، توسط یک گروه غالب به بهانه حفظ وحدت بین مسلمین و پدیدار شدن یک نظام عقیدتی یکنواخت و هماهنگ، نه تنها جلوه‌ای از وحدت حقیقی را در بر نداشته است، بلکه همواره به تفرقه، جدایی و کینه توزی دامن زده است و اختلاف و برادرکشی را بین مسلمین رواج داده است.

چیزی که تأسفها را بیشتر می‌کند این است که تجربه تلخ ۱۴ قرن حکومتهای مختلف اسلامی و عدم توانایی آنها در ظاهر ساختن وحدت حقیقی هنوز هم در بین مسلمین در نقاط مختلف تکرار می‌شود و در هر منطقه‌ای یک تفکر مذهبی و کلامی وجود دارد که حیات دیگر تفکرات را نفی کرده و وجود آنها را برای بقای وحدت مضرّ می‌داند!

با توجه به این تجارب تلخ و ظهور وحدت مصنوعی برای مسلمین راهی نمی‌ماند، جز اینکه به دستورات قرآن در زمینه وحدت و آزادی برگردند و شیوه رسول خدا (ص) را الگوی خود

قرار دهند. و شهادت حقیقت‌طلبی را در خود افزایش داده و با تعطیل نمودن بازار تعصب در میان مردم، فرمان حیات سایر عقاید و آرا را در جامعه، بطور عادلانه صادر کنند.

اگر چه تحقق این رؤیا کمی سخت به نظر می‌آید، اما برای احیای تمدن اسلامی و قرار دادن تفکر اسلامی در راه رشد و پویایی که بدین طریق در دنیا حرفی برای گفتن و چیزی برای عرضه دادن داشته باشد و از فضای سنتی بسته و ارتجاعی خارج شده و بعنوان یک مکتب قوی فکری که جوابگوی سؤالات و نیازهای روز باشد تجلی یابند، راهی نیست جز اینکه مسلمین بدستور قرآن‌گردن نهاده و در تعصب را برای آزادی اندیشه‌ها بگشایند.

وحدت حقیقی زمانی تحقق می‌یابد، که همه بطور مساوی حق سخن گفتن، اظهار نظر و پرسیدن داشته باشند، در چنین شرایطی پیروان سایر عقاید بجای کینه‌توزی و تفرقه، درس برابری و برادری می‌آموزند و می‌بینیم که تغییرات حکومتی نمی‌تواند در آزادی اندیشه‌ها تأثیر بگذارد و جابجا شدن قدرتهای سیاسی، عزت و مقبولیت یک مکتب را تغییر نخواهد داد. در واقع وحدتی ارزشمند است که از روی اراده و شناخت باشد، نه جبر و فشار و تنها چنین وحدتی پایدار و حقیقی است.

آزادی که قرآن جواز آن را برای اندیشه و بیان صادر می‌کند، بمعنای خاموشی چراغ تعصب و قبول کورکورانه عقاید می‌باشد و این روحیه حقیقت‌طلبی را در بین مردم افزایش می‌دهد و در هر

زمینه‌ای آن مکتب حرف اول را می‌زند، که استدلال آن قوی‌تر است. با این آزادی، فرقه‌های غالب و چیره فرصت بستن گروه‌های مخالف را به تهمت و دروغ پیدا نمی‌کنند، تا بدین طریق تخم نفاق در بین پیروان آنها کاشته شود، زیرا هر گروه به زبان خود حرف می‌زند و آزادانه حق سخن گفتن دارد. از آنجا که راه پاسخگویی به اندیشه، خود اندیشه می‌باشد، جامعه نه تنها به هرج و مرج کشیده نخواهد شد، بلکه یک روحیهٔ مقبولیت همگانی که نشأت گرفته از این باور می‌باشد که همه حق سخن گفتن دارند، نمودار خواهد شد. و با توجه به این دستور قرآن که هیچ اجباری در دین نیست و از میان تمام آرا باید بهترین آنها را انتخاب کرد، تمامی گروه‌ها به این باور فکری می‌رسند، که گروه‌های رقیب کاری می‌کنند که حق طبیعی و خدادادی آنها می‌باشد، و دیگران از همان حقی در اجتهاد و سخن گفتن و بیان اندیشه بهره‌مندند که خود آنها از آن برخوردار می‌باشند. زیرا خداوند حق تحقیق و اجتهاد را به هیچ فرد و گروهی محدود نکرده است و همه حق دارند که از این نعمت بطور مساوی برخوردار باشند.

ولی هرج و مرج از جایی شروع می‌شود که تفکر غالب عقیده داشته باشد، دیگران باید با او همسو بوده و فعالیت و آزادی بیان گروه‌های دیگر به جایگاه آن لطمه وارد خواهد نمود و به این بهانه به سرکوبی و منزوی نمودن آنها پردازد. طبیعی است که با چنین روندی، اثری از وحدت در کار نخواهد بود.



وحدت، بمعنای اتحاد در اصل اسلام می‌باشد که تمامی گروه‌های اسلامی از آن برخوردارند و تفرقه از جایی شروع می‌شود که یک گروه دیگر فرقه‌ها را مجبور کند که در چیزهایی که اجتهاد و آزادی اندیشه حقی مسلم می‌باشد، دیگران باید با یک اجتهاد و اندیشه خاص هماهنگ شده و دور آزادی و تحرک را خط بکشند و خواسته یا ناخواسته تسلیم گروه غالب شوند. در حالیکه این رؤیا خیالی باطل است و قرآن اگر چه مسلمین را در اصل اسلام به یک عقیده و باور دعوت می‌کند، ولی در فرعیات به آنها اجازه اجتهاد و تحقیق می‌دهد و این اجتهاد حق همه است و به هیچ گروه خاصی تعلق ندارد، زیرا در غیر این صورت دین از تحرک و پویایی فاصله گرفته و استعدادهای عظیمی از خدمت به دین بازمانده و مردم از نعمت وجودی آنها محروم می‌شوند.

با توجه به اینکه اجتهاد چیزی نیست جز تطبیق دادن اسلام با زمانها و مکانهای مختلف، پس طبیعی است که اجتهاد آینده نسبت به اجتهاد گذشته پویاتر و پربارتر باشد و از بار علمی و فکری بهتری برخوردار باشد. و هیچ گروه اجتهادی و فکری نمی‌تواند خود را از نقایص مصون بدارد، زیرا اجتهاد در هر شرایطی برگرفته از اندیشه‌های آدمی است. اینست که همه محتاج به تحقیق دوباره و پذیرش انتقاد دیگران هستند، تا نسبت به گذشته از دانش پیچیده‌تر و پیشرفته‌تری برخوردار باشند و همواره حرفی تازه برای گفتن در شرایط و زمان خود داشته باشند. بدین ترتیب وحدت چیزی جز

اتفاق نظر در اصول و رعایت اجتهاد و تحقیق که حق همه می باشد، نیست.

«او کسی است که بر تو کتاب نازل کرده است . بخشی از آیه های آن محکمت است و آنها اصل و اساس این کتابند و بخشی از آن متشابهات است . اما کسانی که در دلهاشان کژی است برای فتنه انگیزی و تأویل نادرست بدنبال متشابهات می افتند، در حالیکه تأویل درست آنها را جز خدا کسی نمی داند . فرورفتگان در دانش می گویند ما به همه آیات الهی ایمان داریم. همه از سوی خدای ماست و جز صاحبان عقل متذکر نمی شوند» . آل عمران : ۷

انسان بواسطه عقل و شعور خود و با استفاده از منابعی چون آیات قرآنی و سنت نبوی (ص) به تفسیر متشابهات قرآنی پرداخته، ولی هیچگاه حق ندارد، تفسیر خود را عین حقیقت تلقی کند و دیگران را از تحقیق و تفسیر در این زمینه منع نماید. هارون الرشید می خواست کتاب حدیثی «موطا» را کتاب رسمی در جهان اسلام اعم کند و دیگران را از تحقیق در این زمینه منع کند. ولی امام مالک (رحمته الله علیه) او را از این کار منع کرد و اجتهاد و تحقیق را حق همه دانست.

## ۲- تحرک و تکاپوی فکری جامعه

اندیشه با اندیشه نابود می شود و این شیوه قرآن برای برخورد با

تفکرات رقیب بود. اما واقعیتی دیگر وجود دارد و آن اینست که اندیشه تنها با اندیشه رشد می‌کند. اندیشه‌ای که در تنهایی و بدور از هرگونه رقیب و پرسشی به حیات خود ادامه دهد، اندیشه‌ای واپسگرا و مرتجع خواهد بود و هرگز نخواهد توانست خود را با شرایط روزگار سازگاری دهد. این است که حضرت علی (رض) می‌فرماید:

«کسیکه به تو هشدار می‌دهد، مثل کسی است که بتو مژده می‌دهد».

قرآن کریم نیز عقاید و نوشته‌های انسانی را پر از نقص و اشتباه می‌داند و آگاهی مطلق را تنها در حیطة قدرت پروردگار قلمداد می‌کند:

«اگر قرآن از سوی غیرخدا آمده بود، در آن تناقضات و اختلافات فراوانی می‌یافتند».

نساء: ۸۲

بدین ترتیب هرگونه تفکر و عمل آدمی قابل نقد و بررسی است و کسی نمی‌تواند ادعا کند که عاری از هرگونه اشکال می‌باشد. عقاید رایج در جامعه نقص و اشتباهات یکدیگر را برملاء می‌کنند و آنها را به تحقیق و بررسی وامی‌دارند، تا برای پاسخگویی به سؤالات و ایرادات، به خود تحرک و تکانی بدهند و بدین ترتیب بطور ناخودآگاه گامی در جهت تعالی و پیشرفت فکری و عملی بردارند. رقابت در هر چیزی باعث افزایش کیفیت آن می‌شود، در علم هم رقابت افزایش سطح کیفی را به همراه خواهد داشت.

ولی برعکس آن، یک جامعه تک بعدی و تک صدایی که در آن تنها یک نوع تفکر حاکم است و آن تفکر خود را از هرگونه پرسش و نقدی بی نیاز می‌داند، مکتبی ایستا و عقب مانده به مردم تحویل داده خواهد شد؛ مکتبی که از پاسخگویی به پرسشهای روز عاجز است و بدین ترتیب تلاش می‌کند با تقدس بخشیدن به خود و افزایش تعصب در میان مردم، به خود مقبولیت و مشروعیت ببخشد. در واقع هیچ مذهبی به تنهایی نمی‌تواند بار دین را به دوش بکشد و دین عبارت است از مذاهب مختلف.

مکتبی که هرگونه سؤال و انتقاد را به حساب توهین و دشمنی می‌نویسد و خود را از هرگونه دانش اندوزی و واقعیت بینی و شناخت عصر جدید بی نیاز می‌داند، مسلماً هیچ تلاشی برای تکامل خود انجام نخواهد داد و هیچگاه خود را مسئول تحقیق و بررسی نخواهد دانست و بدین ترتیب از فقدان آگاهی برای رویارویی با سؤالات روز رنج می‌برد. چنین مکاتبی شهادت رویارویی با سایر اندیشه‌ها را نخواهند داشت و از مقابله با آنها بیم دارند و اجازه نخواهند داد فرمان قرآن برای ایجاد فضایی که در آن آراء مختلف حضور داشته باشند و انسانها بهترین آنها را انتخاب کنند (زمر - ۱۸)، بوجود آید و بدین طریق با کشتن روح حقیقت‌طلبی در میان مردم پای آنها را به بازی تعصب خواهند کشانید؛ این مکاتب قادر نیستند اندیشه را با اندیشه پاسخ دهند و از هرگونه پرسش و انتقادی وحشت دارند.

مرگ یک مکتب فکری زمانی فرامی‌رسید که آن مکتب گمان کند، به مرحله‌ای از رشد و آگاهی رسیده که از هرگونه انتقاد و تحقیق و بررسی بی‌نیاز است و احتیاجی به علم جدید ندارد و این دقیقاً بر خلاف سخن قرآن است که می‌فرماید:

«بگو پروردگارا بر علمم بیفز!» طه: ۱۱۴

ولی تفکری که بجای برخورد فیزیکی با حملات و انتقادات فکری سایر مکاتب، به پاسخگویی به ایرادات وارده اقدام می‌نماید، که همان شیوه قرآن برای رویارویی با سایر تفکرات است، در صورت وجود نقص و عیب در خود به تحقیق و بررسی می‌پردازد و ممکن است به اشتباه فکری خود پی برده و در آن تجدید نظر کند و بدین ترتیب تکامل خود و رشد اندیشه را نسبت به گذشته سبب شود. اینست که اجتهادهای مختلف تکاپو و حیات روشن مکاتب را به همراه خواهند داشت.

اندیشه‌ها نقایص یکدیگر را بر ملا می‌کنند و همدیگر را وادار می‌نمایند که برای جبران این کمبودها به تحقیق و بررسی و تجدیدنظر در شیوه تفکرات و اعتقادات روی آورند. و با عنوان نمودن این حقیقت که علم آدمی نسبی است و از خطا و نقص مبرا نمی‌باشد، از پدید آمدن روحیه تقدس‌گرایی، که تنها شایسته احکام الهی و آسمانی است، توسط برداشتها و ذهنیتهای انسانی، جلوگیری بعمل می‌آورند. و بدین ترتیب اجتهادی متولد می‌شود که پویاست و راه‌گشای دردها و مشکلات جامعه است، نه اجتهادی که با

برنامه‌های ارتجاعی سبب جدایی مردم از دین می‌شود. با رواج این روحیه که ندانستن را با دانش اندوزی باید جبران نمود، نه آنرا توجیه کرد و دهان دیگران را نباید از انتقاد بر عیوب بست و چشمها را محکوم به ندیدن و گوشها را مجبور به نشنیدن واقعیت کرد، هر مکتب و فرقه‌ای از حالت سکون و ایستا خارج شده و همواره در معرض دانش اندوزی جدید قرار می‌گیرد و تحرک و پویایی ویژگی آن مکتب شده و سبب می‌شود همگام با دانش روز قدم گذاشته و ناچار نخواهد بود برای پاسخگویی به سؤالات روز، به زور یا تعصب متوسل شود. یا با برخورد فیزیکی و توسل به خشونت و زندان آفکار و عقاید گروه‌های رقیب را به انزوا بکشاند و می‌بینیم که در صحیحین و بسیاری دیگر از کتابهای حدیثی اهل سنت، از خوارج و شیعه نیز حدیث روایت شده و این از غلبه روحیه تحقیقی بر تعصب حکایت می‌کند.

برخی از افراد بر این گمانند که با اعلام آزادی اندیشه و بیان، موقعیت مبانی فکری اسلام در جامعه به خطر می‌افتد و اصول آن به زیر سؤال می‌رود. این اندیشه از کسانی سر می‌زند که شناخت دقیقی از اسلام ندارند و برداشت آنها از این دین در حد تعصب و تقلید کورکورانه می‌باشد. زیرا با رواج آزادی و روحیه انتقاد، مبانی فکری اسلام از حالت یکنواختی برای مردم خارج شده و اجتهاد جایگاه واقعی خود را بدست آورده و سبب پیوند دین و مردم می‌شود و چون اصول این دین برگرفته از اندیشه الهی است نه

انسانی، گذشت زمان - دیر یا زود - صحت آنرا ثابت خواهد کرد و باعث جذب افکار عمومی بسوی آن خواهد شد، که زمان آن به همت و دانش مبلغان بستگی دارد. قرآن می‌فرماید:

«بعدها از حقانیت و عظمت آن (اسلام) آگاه خواهید شد».

ص: ۷۱

پس قاعدتاً آزادی و افزایش شعور انسانی به حقارت اسلام ختم نخواهد شد، بلکه حقانیت و عظمت آنرا بر همگان مشخص می‌کند.

### ۳- افزایش روحیه حقیقت‌طلبی

از دیگر نتایج و ویژگی اتکا به آزادی اندیشه و بیانی که قرآن آن را ارائه می‌دهد و به پیروان خود می‌آموزد، رواج روحیه حق‌طلبی و واقعیت‌بینی، بجای تعصبات خشک و جاهلانه است. تعصبات که میراث سنتهای جاهلانه و غیر عقلی هستند، معمولاً زمانی ظهور می‌کنند که افراد حق‌طلبی و اتکا به عقل و اندیشه را ناامن یافته و شهادت ارزیابی زندگی را با این ابزار نداشته باشند. چنین افرادی فکر می‌کنند، دیگران یا گذشتگان آنها برای اندیشیدن و تصمیم گرفتن لایق و شایسته‌تر هستند و عموم مردم نادان‌تر از اینند که در مورد عقاید فکری خویش تصمیم بگیرند و سرنوشت خود را تعیین کنند. اینست که در هنگامی که عقاید جاهلانه و نادرستشان مورد سؤال قرار می‌گیرد، می‌گویند، بزرگان ما

چنین گفته‌اند یا اندیشیده‌اند و رسم ما چنین است و با پناه گرفتن در پشت سر نام بزرگان، از بار مسئولیت اندیشیدن و اختیار خویش شانه خالی می‌کنند. قرآن کریم می‌فرماید:

«تو جز مسئول اعمال خودت نیستی» نساء: ۸۴

قرآن به کسانی که وقتی در برابر حقیقت قرار می‌گیرند، جواب می‌دهند: ما از شیوه گذشتگان و نیاکانمان پیروی می‌کنیم، می‌گوید: هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد و هر فردی تنها مسئول سرنوشت خود است. و کسی نمی‌تواند از بار تکلیفی که بر دوش او قرار دارد فرار کند و آنرا به دیگران حواله دهد. و هر فرد بالغی در برابر اعمال و افکار خود مسئول است چه آنرا بپذیرد و چه آنرا نپذیرد.

زمانیکه فرمان آزادی اندیشه و بیان در جامعه صادر شود و همه گروهها و فرقه‌های مذهبی و فکری این حق را داشته باشند که بصورت مساوی و عادلانه با هم گفتگو کنند و منطق خود را به جامعه عرضه نمایند، طبیعتاً روحیه حق‌طلبی در میان مردم افزایش یافته و آنها این فرصت را پیدا می‌کنند که بر اساس اندیشه و برداشتهای ذهنی خویش جانب حق را گرفته و به مکتبی توجه کنند که استدلال آن قوی‌تر است و در واقع حق با اوست. در مذاهب اهل سنت مسلمین می‌توانند در برخی از احکام شرعی به اجتهاد دیگر مذاهب اقتدا کنند و این کمکی بزرگ به افزایش روحیه حق‌طلبی بجای تعصبات کور است.



توسل به دستور قرآن برای آزادی اندیشه و بیان، شهامت حق طلبی را در میان مردم افزایش داده و آنها را به جای اتکا به عقاید پدران و نیاکان خود که ممکن است برخی از آنها نادرست بوده و برگرفته از تعصبات جاهلانه قومی یا مذهبی باشد، به سوی چیزی که درست تر است، می‌کشاند. قرآن می‌گوید:

«بالا تر از هر آگاهی آگاه‌تری است.» یوسف : ۷۶

در این فضا یک مکتب فکری و عقیدتی بر جامعه حاکم نیست که حیات خود را به قیمت سرکوبی سایر مکاتب بیابد و تلاش کند با کشاندن پای مردم به حیطة تعصب، نقص و عیوب خود را بپوشاند. در این فضا مکتبی حرف اول را می‌زند که حق او چنین است و از دیگر مکاتب ممنوع خود شایسته تر است. مردم نیز در فکر و عمل به دستاورد یک اجتهاد محدود نیستند، بلکه از دانش سایرین هم بهره می‌برند.

دعوت قرآن صرفاً بر مبنای حق طلبی قرار دارد و به انسانها می‌گوید عامل تمامی شکستها و بدبختی‌های آدمی پوشاندن حق و ظاهر ساختن تعصب است. خداوند درباره کسانیکه حق را به چیزهای دیگری می‌فروشد، می‌فرماید :

«اگر حق را گوش می‌دادیم یا فهم درک حقایق را داشتیم،

از زمره دوزخیان نمی‌بودیم.» ملک : ۱۰

در این آیه قرآن کریم حقیقت طلبی و اتکا به عقل را عامل نجات و هدایت آدمی قلمداد می‌کند و اینکه انسان برای یافتن راه

سعادت شعور را جایگزین تعصب نماید.

با خاموش کردن چراغ گفتگو و آزادی اندیشه همواره حرفهای زیادی ناگفته باقی مانده و حقایق زیادی در زیر خاکها مدفون می شود. و مکاتب مجبورند در این فضا از رساندن آگاهی و طرز فکر خود به مردم خودداری کنند. قاعدتاً مردم این فرصت را نخواهند داشت که حرف همه را بشنوند و حقایق را آنطور که وجود دارد ارزیابی نمایند. و اصلاً عقل انسانها معطل و بیکار باقی مانده و مجالی برای بهره وری از آن باقی نمی ماند و نوعی انحصار علم پدید می آید.

زمانیکه مردم تنها با یک تفکر در جامعه روبرو باشند و صدای مکاتب دیگر بگوششان نرسد، خواه ناخواه روحیه حقیقت طلبی از درونشان رخت بسته و از روی اختیار مصنوعی یا زور، که هیچکدام از منبع عقل و آگاهی سرچشمه نمی گیرند، ناچارند به عقیده ای خاص پایبند باشند یا بدان ایمان بیاورند. در این صورت دیگر اندیشه و آرا مفهومی پیدا نمی کند.

ولی در فضایی که هر فرقه و مکتبی حق حیات و تحرک داشته باشد و همه اندیشه ها و علوم از احترام و عزت برخوردار باشند، انسانها و ادار می شوند که در برابر آرا و عقاید مختلف، عقل و اندیشه خود را از تنبلی و بیکاری به حرکت وادارند و بر اساس افکار سالم برای سرنوشت خود تصمیم بگیرند. در اینجا عقل به بررسی گرایشهای دیگران پرداخته و در هر زمینه آن گرایش فکری را

برمی‌گزینند که حق با آنست و استدلال آن قوی‌تر است. امام شافعی (رحمة الله علیه) می‌گوید: «بخدا قسم باکی ندارم که در مناظره حق با من باشد یا طرف مقابلم. هر چند که بیشتر دوست دارم حق با مخالفم باشد».

این نشان می‌دهد که هدف امام شافعی تعصب در مورد یک عقیده و تحمیل آن بر دیگران نیست، بلکه او می‌خواهد از مناظره چیزی را بیاموزد یا چیزی را به مخالفش یاد دهد.

برای مسلمین روحیه حقیقت‌طلبی در مسائل فقهی و اجتهادی از اهمیت زیادی برخوردار است و زمانیکه تمامی این مکاتب با شخصیت‌های فقهی و مذهبی حق حیات و بیان اندیشه را داشته باشند و دلایل خود را با قوت بیان کنند، مسلمین در هر عصر و مکانی می‌توانند به احکام اجتهادی مکتب یا شخصیتی روی آورند که از همه صحیح‌تر است و بدین ترتیب از صحت تکالیف شرعی خود اطمینان حاصل نمایند. در سایر مسائل زندگی روزمره و پرسش‌های علمی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی روز نیز، مسلمین می‌توانند با اتکا به بهترین عقاید و آرا بهترین استراتژی را در رویارویی با مشکلات و گام نهادن برای بهبود زندگی اجتماعی و شخصی خویش، انتخاب نمایند. و این میسر نیست مگر با زنده کردن روح واقعیت‌طلبی و حق‌پذیری و شهامت انتخاب گرایشها بر مبنای اندیشه و دوری جستن از تعصب. و عصر شکوفایی فقه و حدیث شخصیت‌های علمی زیادی متولد شدند که همگی آنها برای تلاش و

اجتهاد دیگران ارزش قائل بودند و هیچکدام آنها از شیوه‌های غیراخلاقی برای سرکوبی رقبا استفاده نمی‌کردند و حتی از دانش و تلاش یکدیگر بهره می‌گرفتند.

#### ۴- مبارزه با شخصیت‌گرایی و مکتب‌گرایی

روی آوری به شخصیت‌گرایی یا مکتب‌گرایی حاصل چیزی جز تعطیلی عقل و اندیشه نیست. در میان تمامی مکاتب جهانی شاید تنها اسلام باشد، که از زبان قرآن مردم را به اندیشه و تعقل در نگریستن به امور پیرامون خود دعوت می‌کند و از آنها می‌خواهد تنها با این سلاح برای خود تصمیم بگیرند. و با شهادت اعلام می‌کند که حقیقت‌طلبی و اندیشیدن تنها راهیست که اسلام حقیقی را نشان می‌دهد و به آن ختم خواهد شد.

ولی مفرطانه نگریستن به یک شخصیت و یک مکتب و یافتن راه نجات و سعادت در روی آوردن بدان و پذیرفتن آنها با تمام خوبی‌ها و بدیهایشان، با حقیقت‌طلبی و اندیشه تناقض آشکار دارد. تقدس بخشیدن به یک فرقه یا رهبران آن که به مفهوم بزرگ جلوه دادن محاسن آنها و نادیده گرفتن معایب آنها می‌باشد، آدمی را از آزادی اندیشه و بیان بی‌نیاز ساخته و تکلیف او را در زندگی و سعادت از جانب دیگران مشخص می‌سازد:

«(ای اهل کتاب) بعضی از ما بعضی دیگر را بجای خدا به

خدایی نگیریم.» آل عمران : ۶۴

شخصیت‌گرایی و فرقه‌گرایی که همواره عامل تفرقه و اختلافات بین مردم و عدم تفاهم بین گروه‌های مختلف بوده است، در طول تاریخ اسلامی بزرگترین ضربات را بر پیکر این امت وارد ساخته است. علیرغم اینکه قرآن صراحتاً به مبارزه با شخصیت‌گرایی و مکتب‌گرایی افراطی پرداخته و از مسلمین می‌خواهد که حتی در مورد شخص پیامبر (ص) نیز نگاه مفرطانه‌ای نداشته و او را انسانی بیش نیندارند:

«ای پیامبر! بگو، من فقط انسانی هستم مثل شما و به من وحی می‌شود که معبود شما یکی است و بس. پس هر کس خواهان دیدار خدای خویش است، باید کار شایسته انجام دهد و در پرستش پروردگارش کسی را شریک قرار ندهد».

کَهِفَ : ۱۱۰

ولی می‌بینیم که هنوز بسیاری از افراد بدون اینکه به خوب و بد عمل خود توجه کند و متوجه رفتارهای نادرست یا عقاید اشتباه خود باشند، تلاش می‌کنند با منسوب کردن عقاید یا نژاد خویش به شخصیت‌های بزرگ، خود را بالاتر و والاتر از دیگران قرار دهد. و این سبب پنهان ماندن چهره حقیقی بسیاری از حقایق در غبار جهل و تعصب می‌شود.

نتیجه این نوع نگرش به دنیا اینست که نه تنها آنها به سهولت حکم فرد و مکتب خود را به ناحق و ناعادلانه به احکام برتر سایر مکاتب ترجیح داده، بلکه حتی اگر برای آنها دلیل از کتاب آسمانی

قرآن نیز بیاورند، باز هم به عقاید نادرست خود اصرار ورزیده و هر گونه انتقادی را توهین تلقی می‌کنند. غافل از این که چنین تفکری همان ترجیح دادن حکم انسان بر حکم خداست و مصداق حکم قرآن در آیه ۶۴ سوره آل عمران است.

استدلال این گروه اینست که اطاعت از شخصیت یا مکتب مورد نظرشان اطاعت محض از خداست، هر چند که گاهی در احکام این شخصیتها یا مکاتب با احکام خدا تناقضی وجود داشته باشد!

«هر گاه از آنان بپرسی، چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: خداوند. بگو: ستایش خدا را (در عمل انجام دهید)، ولی اکثر آنها (چنین چیزی) را نمی‌دانند».

لقمان: ۲۵

خداوند این گروهها را مورد خطاب قرار داده و به آنها می‌گوید: بجای اینکه ادعا کنید بنده شایسته خداوند هستید، در عمل نیز به چیزهایی که به وضوح برایتان مشخص است، ایمان بیاورید و رفتارتان را با احکام الهی هماهنگ کنید. زیرا آنچه برای خداوند ملاک است، عمل است، نه حرف و ادعا.

اسلام به شخصیت‌گرایی و فرقه‌گرایی که آدمی را بنده اندیشه و برداشتهای ذهنی انسانها کرده و احکام خدا را نیازمند و وابسته به نظریات بشری نموده، اعلام جنگ می‌کند و از این رو در قرآن نام هیچکدام از شخصیتهای بزرگ بعد از حضرت محمد (ص) و صحابه اکرام ذکر نشده است، تا مبادا مسلمین بجای اتکا به ایمان و اخلاص

و عملشان، به شخصیت آن افراد متوسل شوند و گمان کنند که با اطاعت کورکورانه از آن افراد، اطاعت خدا را بجای آورده‌اند. عمر(رض) برای اینکه شخصیت‌گرایی در میان امت اسلامی شکل نگیرد و آنها پیروزی در جنگها را به وجود خالدبن ولید(رض) مربوط ندانند، خالد(رض) را از مقام فرماندهی سپاه خود برداشت تا مردم بفهمند که عامل پیروزی اسلام، عمل و اخلاص مسلمین است نه یک شخص خاص.

آزادی اندیشه و بیان که منظور قرآن می‌باشد، بجای قرار دادن افکار عمومی در برابر یک آرا و یک نظر، و تقدسی که خواه ناخواه آدمی را به پای اطاعت از آن می‌کشاند، افراد در آن با نظریات و آراء مختلف و حتی مخالف روبرو شده و همواره عقل و اندیشه خود را در معرض آزمایش و قضاوت دیده و بر اساس آن تصمیم می‌گیرند و از هر گونه تعصب و شخصیت‌گرایی بی‌نیاز می‌شوند. زیرا در چنین فضایی هر گروه می‌تواند آزادانه و مستقلاً نظریات و دانش خود را عرضه کند و گروههای دیگر نمی‌توانند با استفاده از دروغ و تهمت، واقعیت را پنهان نموده و اذهان را با فریب از حقایق دور کنند، یا قادر نخواهند بود به مردم القا نمایند که مکتب ناب و راستین، تنها راه آنها بوده و با سلاح تقدس و تعصب ضعف و عیوب خود را بپوشانند.

در چنین فضایی مردم همواره در معرض انواع اندیشه‌های نو و جدید هستند و وارد مرحله‌ای از زندگی می‌شوند که بر اساس تدبیر و

اندیشه خود دست به انتخاب زده، تا به اختیار و با استفاده از عقل خود و ایمان راستین به حقیقت دین دست یابند، و خود را محتاج تصمیم‌گیری دیگران ندانند و کسی را تا مقام خدایی بالا نبرند.

آزادی اندیشه و بیان قرآنی باعث افزایش سطح آگاهی و علم مردم شده و اطلاع‌رسانی را به آنها ممکن می‌سازد و حق و واقعیت تنها معیار انتخاب افراد می‌شود. در این شرایط مردم به شناخت اسلام حقیقی نزدیک شده و در هر گونه سوء استفاده از دین در اذهان مردم بسته خواهد شد.

در رد تعصبات مذهبی، امام ابوحنیفه (رحمة الله علیه) می‌فرماید: «هر جا حدیث صحیحی یافتید، پس آن مذهب من است». امام با این شیوه حقیقت را در دانش و تجربیات خود منحصر نمی‌کند و به اجتهاد سایر فقها نیز احترام می‌گذارد.

همچنین امام صادق (رحمة الله علیه) می‌فرماید: «اگر سخنی از ما با قرآن و سنت مطابقت نداشت آنرا بدیوار بزیند». یعنی هیچکس حق ندارد، کورکورانه از ما پیروی کند و در پذیرش اجتهاد ما عقل خود را کنار بگذارد.



## فصل ۵

**آزادی اندیشه و بیان در بستر**

**تاریخ اسلامی**

«بازگشت به حق بهتر از پافشار در باطل است».

عمر (رض)

### ۱- آزادی بیان در صدر اسلام

طلوع اسلام در شبه جزیره عربستان طنین افکن پیام آزادی و برابری بود. در سایه این پیام، انسانها از بندهای فکری و طبقاتی و نژادی رها شده و همه بطور مساوی از حق حیات و سخن گفتن بهره‌مند شدند. اسلام با چنین محتوای قوی و پررنگی انسانها را مثل پروانه‌ای به هوای شمع، بدور خود جمع می‌کرد و مردم گروه‌گروه به این دین ایمان می‌آوردند.

علت موفقیت چشمگیر اسلام در سالهای اولیه ظهور آن این بود، که این دین قادر بود به مردمی وحشت زده و بی‌هدف، ایدئولوژی، آزادی، امنیت و برابری هدیه کند. غیر مسلمانان وقتیکه می‌دیدند اسلام در اوج قدرت و عظمت، شرافت و عزت انسانی را پایمال نمی‌کند و حق همه را برای موجودیت و حیات محفوظ نگه می‌دارد، کم‌کم به این باور می‌رسیدند که سعادت خویش را تنها باید در این دین جستجو کنند.

پیامبر اسلام (ص)، دعوت خود را بر مبنای اختیار و حق

آزادی مردم قرار داد و این پیام الهی را که اجباری در پذیرش دین نیست (بقره - ۲۵۶) و خواست پروردگار این است که کسی به اجبار ایمان نیاورد (یونس - ۹۹)، سرلوحهٔ فعالیت‌های خود قرار داد.

در مدتی که پیامبر اسلام (ص) در مکه مشغول دعوت بود، بیش از همه چیز به فضایی که در آن بویی از آزادی بیان موجود باشد و مجالی برای گفتگو فراهم آید، احتیاج داشت. پیامبر اسلام (ص) هیچکدام از پیروانش را از راه زور و جبر به این دین فرا نخواند و تنها تلاشش این بود که با رساندن آیات قرآن و استدلال‌های عقلی آن بگوش مردم، اندیشه و روح خفتهٔ آنها را بیدار کند. و هنگامیکه پیامبر (ص) در رد ایمان آوردن مردم شهر خود با شدت پافشاری کرد، بطوریکه این دعوت از حیطة آزادی و گفتگو خارج شد، به پیامبر (ص) خطاب شد:

«هر چند تو بر ایمان مردم حریص باشی ولی اکثر مردم

ایمان نمی‌آورند».

یوسف: ۱۰۳

هنگامیکه اسلام در مدینه فعالیت خود را آغاز نمود، تعدادی از

یهودیان بودند که در این شهر می‌زیستند، و آنها با ورود پیامبر (ص) به آنجا و قدرت گرفتن اسلام، هیچگاه از جانب مسلمین زیر فشار و تحت آزار و اذیت قرار نگرفتند. پیامبر اسلام (ص) از بدو ورود به مدینه با آنها قرار دادی امضاء نمود و قانونی وضع کرد، که حقوق هر دو گروه مسلمان و یهود حفظ شود.

در این مدت پیامبر اسلام (ص) مبلغان دینی خود را به نزد

قبایل و طوایف بادیه نشین عرب می فرستاد و آنها را به دین اسلام دعوت می نمود. تا زمان فتح مکه و رحلت پیامبر اسلام (ص) تقریباً تمامی شبه جزیره عربستان به اسلام ایمان آورده بودند، یا آماده ایمان آوردن بوده و از شنیدن ندای آن متأثر بودند.

پیامبر اسلام (ص) حتی در هنگام فتح مکه و رؤیاریوی با بزرگترین مخالفان و سرسخت ترین مشرکان، آنها را مجبور به پذیرش دین خود نکرد و حرمت انسانی آنها و حق حیاتشان را محفوظ نگه داشت، و در حالیکه کمتر کسی انتظار چنین بزرگواری و گذشتی را از اسلام و پیامبر آن (ص) داشت، مشرکین را بین پذیرش اسلام، خروج از سرزمین توحیدی و جنگ مختیر نمود و برای آنها ملهتی قایل شد، زیرا دعوت اسلام بر این اصل قرار دارد، که ایمان به خدا و رسالت پیامبر (ص) صرفاً یک امر اعتقادیست و به اجبار نمی توان قلب کسی را به اقرار و ایمان وادار نمود.

«تو مأمور به اجبار آنها نیستی».

ق : ۴۵  
در عصری که ریختن خون انسان از ریختن خون چهارپایان آسانتر بود و بهای انسانها برای اسارت و بندگی و تاراج، قیمت نازلی داشت، پیامبر (ص) به عقاید تمامی دوستان و دشمنان خود بها داد، و با عطای شخصیت انسانی به آنها، آنها را به باورهای راستین اسلام رهنمود ساخت.

در محضر پیامبر (ص) هیچ سئوال و پرسشی جرم نبود و آن حضرت (ص) به پیروان خود آموخت که در برابر دروغها، تهمت‌ها،

جاسوسی‌ها و دشنامهای دشمنان، اخلاق اسلامی را حفظ کنند و از پاسخ دادن به آنها به سبک مهاجمین مشرک و یهود و به صورت زشت غیراخلاقی مثل تهمت و شایعه خودداری کنند. قرآن معجزه رسول خدا(ص) حاوی اتهامات مشرکین به پیامبر(ص) و پاسخ به این اتهامات است و نشان می‌دهد اساس اسلام را منطق و گفتگو تشکیل می‌دهد.

بها دادن به اندیشه آدمی و شعور آن برای ایمان آوردن، مهمترین رمز موفقیت این دین بود، بطوریکه تمامی افرادی که در اطراف پیامبر(ص) قرار داشتن حاضر بودند برای اعتقاد خویش جان و مال خود را فداکنند، زیرا همگی آنها براساس اندیشه و اختیار به حقانیت رسول خدا(ص) ایمان آورده بودند و با شعور کامل اسلام را شناخته بودند، پس نسبت به دین خود احساس تعهد می‌کردند نه تعصب.

در عصر حکومت صحابه نیز، آنها به پیروی و تبعیت از شیوه پیامبرشان(ص) برای ایمان آوری مردم، توانستند این دین را در سرزمین‌های دیگر توسعه دهند. علیرغم اینکه آنها در ایران و مصر و شام اعلام نمودند که هر کس که جزیه بدهد، زیر پوشش و حاکمیت نیروی اسلام قرار می‌گیرد و می‌تواند بر عقیده خود باقی باشد، ولی باز هم مردم این سرزمین‌ها گروه گروه به اسلام روی می‌آوردند. در این مدت به مقدسات هیچیک از ادیان دیگر توهین نشد و هیچ مسجدی بر برلکیسا یا آتشکده و یا دیگر عبادتخانه‌ها بنا

نگشت.

در عصر خفاء راشدین آنها به نظرات و آراء مختلف بها می‌داده و از نقد و انتقاد و ایراد، هیچ ابایی نداشتند علی‌رغم اینکه از سوی دوستان و دشمنان مورد انتقاد قرار گرفته و کار آنها زیر ذره‌بین و انتقاد دیگران بود، ولی هیچگاه کسی را بخاطر عقیده‌اش آزار ندادند و او را نکشتند. عمر(رض) کسی بود که یک زن به اجتهادش ایراد گرفت، ولی عمر(رض) منتقد خود را تعیین نمود و همواره مسلمین را به انتقاد از خود فرامی‌خواند.

اینست که می‌بینیم در سایه تعالیم حیات بخش اسلام و پیامبران (ص)، در بها دادن به شخصیت انسانی و حفظ حرمت دوست و دشمن و اجازه حیات و تحرک به عقاید و اندیشه‌های دیگران، در مدت کمتر از نیم قرن حکومت صحابه و پیامبر (ص) فضایی از اندیشه و گفتگو پدید آمد، که هر کس آزادانه حق سخن گفتن و اظهار نظر داشت و در چنین فضایی هیچگاه ایراد گرفتن و انتقاد کردن جرم نبود. چنانچه برخی از مدعیان خلافت به خلافت ابوبکر(رض) انتقاد شدیدی وارد نمودند ولی او در اوج قدرت هیچ برخوردی با آنها نکرد.

با توجه به این حقیقت بود که در این مدت کوتاه برای اولین بار در طول تاریخ، حکومتی پدید آمد که در سرزمینهای مختلف بدون حتی یک زندانی سیاسی و آزار یک مخالف در عقیده، تسلط در امور داشت و در حالیکه چه بعد از آن، چه قبل از آن و چه همزمان

با آن، تمامی حکومتها اقتدار خود را بر پایه سرکوبی و بستن دهان مخالفان خود جستجو می‌کردند. حتی امروزه که ندای دموکراسی و آزادی اندیشه، گوش جهان را کر کرده است و انجمن‌هایی مثل حقوق بشر و سازمان ملل خود را مشمول حقوق آزادی انسانها می‌دانند، در پیشرفته‌ترین جوامع، حکومتی نمی‌تواند بدون زندان سیاسی به حیات خود ادامه دهد.

اما پیامبر اسلام (ص) با دادن اجازه به بزرگترین مخالفان خود برای سخن گفتن و نداشتن ابا از پرسشهای آنها قلب آنان را روشن و انسانیت را در آنها زنده نموده و از تمام این پرسشگران، افرادی متعهد و مؤمنانی نیرومند پدید آورد و برخلاف تبلیغاتی که همواره در طول تاریخ بر علیه آزادی اندیشه و بیان بوده، که با دادن مجال آزادی و اندیشه به افراد گروههای مختلف، وحدت به زیر سؤال می‌رود و در جامعه هرج و مرج پدید می‌آید، می‌بینیم با وجود اینکه عصر حکومت پیامبر (ص) و خلفاء راشدین برابر با اوج آزادی و بیان و بها دادن به حریم و شخصیت انسانها بوده است، جامعه اسلامی از چنان وحدت و انسجامی برخوردار بوده است که مثال آن را در هیچ مقطع تاریخی دیگر نمی‌توان جستجو کرد.

به عبارت دیگر زمانی که در سرزمین اسلامی آزادی و بیان هیچ جرمی نبوده و این امر در اوج خود قرار داشته و مخالفان فکری و سیاسی آزاد بوده‌اند وحدت و یکپارچگی فکری و عملی امت اسلامی نیز در اوج خود قرار داشته است. حال باید دید سرکوبی

عقاید و آزادی دیگران، به بهانه وحدت و یکپارچگی در جامعه اسلامی چه نتیجه‌ای در بر داشته است؟

## ۲- آزادی، زندانی در جهل و ظلم

بعد از کودتا علیه خلفاء راشدین و پهن شدن بساط نظام سلطنتی و دیکتاتوری بر سرزمین اسلامی، حکومت و سیاست از محور الهی و آسمانی اش دور شد و به خواسته‌ها و امیال افراد وابسته گشت. با انقراض حکومت صحابه بعد از خلیفه چهارم، فضای باز آزادی و اندیشه و بیان که حتی سرسختترین دشمنان خلافت یعنی خوارج از آن بهر مند بودند رخت بر بست و تفتیش عقاید، سرکوبی مخالفان و شکنجه و آزار و اذیت پیروان عقاید دیگر آغاز گشت و زندانها پر از زندانی‌هایی شد، که با حکومت در اختلاف عقیده بودند.

با استمرار حکومت سلطنتی اموی و بعد از آن عباسی، فرهنگ آزاد اندیشی و آزادی عقیده از میان امت اسلامی رخت بر بست و اگر هم فضای بازی برای آزادی بیان ایجاد می‌شد، کوتاه و مقطعی و بسته به انصاف خلیفه بود. که معروفترین این فضا در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ایجاد شد که در آن مهمترین گروههای فکری و سیاسی مختلف یعنی سنی، شیعه و خوارج، برای تبادل نظر و ایجاد تفاهم بدور هم جمع می‌شدند.

ولی همینطور که گفتیم این حرکات در طول تاریخ اسلامی بسیار نادر و مقطعی بوده است. و بعد از کودتا علیه خلفاء راشدین و



برچیدن نظام شورایی در اسلام، جامعه روز به روز بسوی تبعیض مذهبی، نژادی، طبقاتی و رواج فرهنگ مخالفت با اظهار بیان و عقیده نزدیکتر شد.

بعد از استقرار حکومت سلطنتی بر دنیای اسلام سرکوبی مخالفان و رهبران گروههای دیگر آغاز شد، که در این راه از نابودی بزرگترین صحابه پیامبر (ص) و بازماندگان آن حضرت و فرزندان صحابه و یاران او که خواهان برقراری فضای ناب اسلامی بر جامعه بودند نیز، ابایی وجود نداشت و گاهی آنها را با فجیعترین شکل ممکن قربانی می‌کردند.

سیاست تفرقه‌انگیز این حکومتها، فرقه و گروههای مختلف را به جان هم می‌انداخت تا ضمن اینکه توجه آنها را از جور و ستم دستگاه خلافت منحرف سازد، به فشار و حملات خود بر گروههای مختلف مشروعیت ببخشد. حاکمیت معتزله بر دستگاه حکومتی عباسیان برای سرکوبی سایر علماء اسلام حکایتی مشهور است.

دستگاه حکومت در این زمان با بستن راه آزادی اندیشه و بیان گروهها و فرقه‌های مختلف فکری، اجازه نمی‌داد آنها حرف خود را به گوش مردم برسانند و عقیده خود را بیان کنند. و بجای آن، این حکومت بود که وظیفه شناساندن سایر گروهها را برعهده داشت بدین ترتیب گروههای مختلف را آنطور که خود دوست داشت و با منافعت سازگار بود، به عموم مسلمین معرفی می‌کرد. در واقع مذاهب در تسلط و اختیار حکومتها در آمده و از روح آزاداندیشی

خود دورگشتند و بی شک این وضع به ضعف مذاهب و دوری مردم از دین می انجامید.

با بستن دهان سایر مکاتب فکری و مذهبی جامعه، آنها مجال گفتن رسالت و حرف خود را به جامعه پیدانمی کردند و عموم مردم قادر نبودند آنها را بطور واقعی بشناسند. شناخت مردم از این گروهها در حد تبلیغات حکومت مرکزی علیه آن گروهها بود. این بود که همیشه بین پیروان گروههای مختلف، اختلاف و درگیری وجود داشت و حکومت مرکزی هنگامیکه از قدرت یا رسالت تعدادی از علماء یا گروهی آگاه می شد، با بستن دهان آنها و زندانی نمودن پیروان و رهبران آنها و وارد کردن تهمت و دروغ در مورد رسالت مکاتبشان، آنها را به بدترین شکل ممکن به عموم مسلمین معرفی می نمود و بدین ترتیب به انواع جنایات و شکنجه های خود مشروعیت و تقدس بخشیده و آنرا خدمتی برای اسلام قلمداد می کرد. نمونه این مسأله آزار اذیتی است که ائمه چهارگانه اهل سنت و برخی دیگر از علماء راستین اسلام از خلفای دوران خود دیدند.

دستگاههای جعل حدیث و علماء درباری تولید به نفع حکومت مرکزی یا مذهب رسمی داشته و در خدمت آنها بودند و فریب مردم عوام را بهمراه داشتند، و انواع جنایات حکومت را نوعی خدمت جلوه می دادند. متأسفانه در این راه بودند عالمان خود باخته ای که بجای حق طلبی و رویارویی با ظلم و جور و جلوگیری از

جهل مردم، جاده صاف کن و توجیه گر اعمال نادرست خلفا و پادشاهان بوده‌اند. آنها بجای اینکه این حدیث نبوی (ص) را بگوش مسلمین برسانند که: «برترین جهاد، گفتن کلمه حق در برابر سلطان ستمگر است»، مردم را از اعاده حششان و ایستادگی در برابر ظلم و ستم، بر حذر می‌داشتند و آنها را به بی تفاوتی در برابر ظلم وجود دعوت می‌نمودند.

که در این میان اگر جانفشانی‌ها و از خودگذشتگی‌های علمای راستین اسلام نبود که شلاقها، زنجیرها و شکنجه‌ها را به جان می‌خریدند و در زیر تمام این فشارها از گفتن حرف حق خوداری نمی‌کردند، دیگر اثری از این دین باقی نمی‌ماند.

افرادی چون ابوحنیفه، امام مالک، امام احمد، امام شافعی، ابراهیم نفس زکیه، امام صادق، زید و ... که در عصر هجوم فرهنگ یونانی و غیر اسلامی به جهان اسلام که با توطئه خلفای بنی عباس صورت می‌گرفت تا مردم را گروه گروه کرده و به جان هم بیاندازند، زندگی و وسوسه جاه و مقام از سوی این خلفا را به کناری گذاشتند و حتی در زندانها نیز به تربیت نیروی اسلامی و ابلاغ رسالت اسلام به مردم می‌پرداختند و آنچه اکنون برای ما باقی مانده حاصل آن مجاهدتهاست.

متأسفانه اثر حکومت سلطنتی و خاندانی که دوره آن بسیار طولانی بوده است، بر سایر حکومتهایی که در جهان اسلام پدید آمده‌اند بسیار بیشتر از تأثیر حکومت صحابه بوده است. و کار

بجایی رسید که حکومت پیامبر (ص) و صحابه به رؤیا پیوسته و آنها را تنها در کتابها می‌شد جستجو کرد. این حکومتها تمامی مخالفان عقیدتی خود را سرکوب کرده و از اعطای کوچکترین حقوق انسانی به آنها خودداری می‌نمودند. آنها به بهانه مبارزه با کفر و جلوگیری از بی دینی و گمراهی مردم، عقاید مخالف خود و سایر فرقه‌ها را سرکوب می‌کردند و آزادی فکری را نوعی توهین و حمله به شریعت اسلام مطرح می‌نمودند، در حالیکه خودشان از انجام کوچکترین و بزرگترین اعمال خلاف شرع ابایی نداشتند و بساط مشروب، فحشاء و بزم و شادی بین آنها و سایر افراد خاندانشان و فرماندهانشان پهن بود، و در حالیکه برابر این اعمال خلاف شرع کوچکترین عکس العملی نشان نمی‌دادند انسانها را بدلیل فکری و عقیده‌شان آزار می‌دادند. استاد مطهری می‌گوید: «ستمگران و مستبدان همواره به بهانه برقراری نظم و حفظ امنیت، آزادی را که عالی‌ترین موهبت الهی و جوهر انسانیت است کشته‌اند و عدل را زیر پا نهاده‌اند». (۱)

پیامبر اکرم (ص) نیز می‌فرماید:

«خداوند چگونه مقدس می‌دارد نظامی را که ضعیف آن نمی‌تواند حق خود را از قوی بگیرد مگر با لکنت زبان».

برپایی چنین نظامهایی در دنیای اسلام جز تفرقه و جدایی بین

برادران مسلمان و ایجاد شکاف و فاصله بین آنها در بر نداشت. هر حکومت از یک عقیده پیروی می‌کرد و سایر عقاید را محکوم به سکوت و نابودی می‌نمود و آنها را به باد دروغ و تهمت می‌بست. بدین ترتیب هنگامیکه وزنه قدرت تغییر می‌کرد و یکی از گروه‌های مغلوب به قدرت می‌رسید همان فشار را بر پیروان سایر مذاهب وارد می‌کرد. خلاصه اینکه چیزی بنام وحدت باقی نماند و بدینی و کینه‌توزی سمبل روابط بین فرق و مکاتب بود.

علیرغم اینکه این حکومتها بنام حفظ وحدت مسلمین و حفظ جماعت، آزادی بیان سایر گروهها را انکار می‌کردند و پیروان آنها را بخاطر عقاید مخالفشان تحت فشار قرار می‌دادند، اما جامعه اسلامی هیچگاه رنگ وحدت و یکدلی را بخود ندید و حتی نتوانست برابری و وحدتی شبیه به عصر پیامبر (ص) و حکومت صحابه بوجود آورد، که در آن آزادی اندیشه و بیان برای همه حقی محفوظ و محترم باشد و همه از حقوق اجتماعی و سیاسی متقابل برخوردار باشند.

### ۳- مرزها نمی‌توانند جلو اندیشه را بگیرند

اختلافات امروز بین امت اسلامی حاصل استبداد و ظلم و جور حاکمان گذشته است. آنها که با برقراری یک نظام تبعیض آمیز مذهبی، و خاموش نگه داشتن دهان سایر فرقه‌ها زمینه را برای کینه‌توزی و برادرکشی فراهم آورده‌اند. بطوریکه امروزه هر مذهبی از

حکومت و زمامداری سایر مذاهب خاطرۀ بدی دارد و همین امر مانع از نزدیکی بین آنها می‌شود. در مدتی که یک مذهب در منطقه‌ای بر مسند قدرت بوده است، تبلیغات سوء و دروغ و تهمت علیه مذاهب رقیب چنان شدید بوده است، که توانسته است آتش دشمنی را بعد از چندین قرن، حتی تا امروز شعله ور نماید.

حاکمان با رواج یک مذهب و تلاش برای گرویدن پیروان سایر مذاهب اسلامی به مذهب مورد نظرشان، دهان دیگر مذاهب را می‌بستند و با تهمت و دروغ، هویت و رسالت این مذاهب را آنطور که خود می‌خواستند معرفی می‌نمودند. مثالها در این مورد، در زمان حکومت عباسیان، امویان، اسماعیلیان، صفویان و دولت عثمانی و غیره، فراوان است.

استدلال این حاکمان برای مردمشان این بود، که اگر به آنها اقتدا کنند و تن به سیاست آنها بدهند، به اسلام حقیقی رهنمود شده و راه نجات آنها را از گمراهی مذهبی که آنها را در بر گرفته بود، تعیین می‌شود.

قرآن در جواب فرماندهانی که راه تعقل مردم را سد کرده بودند و با مجبور کردن آنها به اقتدا از خویش، می‌گفتند سعادت واقعی در این اقتدا است و ما جز خیر و نجات شما چیزی نمی‌خواهیم می‌فرماید:

«فرعون گفت: شما را به جز به آنچه (صواب) می‌بینم نمی‌یابم و جز به راه راست و درست رهنمود

نمی‌سازم».

غافر : ۲۹

یعنی حتی فرعون نیز که گمراهترین فرماندهان می‌باشد، با این عذر که راه درست را به شما نشان خواهم داد و پیروی از من پیروی از حق است، مردم را به اطاعت کورکورانه از خود وادار نمود و آنها را از سعادت‌تی که موسی (ع) بهمراه آورده بود، محروم ساخت. پس ادعا و سخنان کاذب هیچگاه جای حقیقت را نمی‌گیرد.

نتیجه چنین نوع حکومتها چیزی جز تعصب و عقب‌گرد مذاهب اسلامی و بازماندن از تحولات فکری روزگار نبود. وقتیکه اندیشیدن و تفکر که لازمه تحرک و پویایی یک مکتب است متوقف گشت، این مذاهب و فرقه‌های اسلامی نتوانستند خود را از تأثیراتی که فراسوی مرزهای اسلامی در دنیای غرب صورت می‌گرفت، مصون بدارند. زیرا با شیوه‌های ارتجاعی و اجتهاد ایستا نمی‌توان با جهان همگامی نمود.

این مذاهب و مکاتب بدلیل تعطیلی اندیشه در قرن‌های متوالی و توسل به تعصب و رواج آن در بین پیروانشان، وقتیکه با دست آوردهای جدید علمی و فکری تمدن غرب روبرو شدند، از پاسخگویی و همگامی با آنها در میدان مبارزه عاجز شده و چون تعصب تنها سلاح آنها بود، تعداد زیادی از پیروان خود را از دست داده و امت اسلامی دچار مصیبت بی‌دینی شد. بسیاری از مردم این ارتجاع و ناتوانی را به حساب نقص اسلام در زمینه‌های فکری و عملی نوشته و اعتمادشان نسبت به این دین کم شد و کم‌کم به این

باور رسیدند که اسلام نمی‌تواند پاسخگوی تمامی مسائل روز باشد و باید آنرا در چارچوب عبادت خلاصه کرد.

کسانی که دارای ایمان قوی بودند، مجبور شدند در پشت حصار تعصب سنگر بگیرند و با بستن چشم و گوش خود از سخنان مکاتب غرب و دستاوردهای علمی جهان غرب، بر ایمان خود باقی بمانند. بدین ترتیب این چنین بین عالمان اسلامی و عموم مردم شکاف افتاد و افراد مذهبی به ارتجاع و واپسگرایی متهم شدند. زیرا مدت‌ها بود که اجتهاد از شکل حقیقی خود دور شده و مذاهب اسلامی با سلاح تعصب به حیات خود ادامه می‌دادند.

در این زمان حرکت‌های احیاگرانه و نواندیش که در جهان اسلام پدید می‌آمد، مقطعی و فردی بود و هیچگاه قادر نبود مکتب یا نگرش جدیدی را به جهان اسلام عرضه کند. حرکت‌های سیدجمال الدین، عبده، اقبال و ... همه در این جهت بوده است. و تمدن اسلامی که با یاری مذاهب و مکاتب علمی جهان اسلام، روزی سرمدار دانش و فکر در جهان بود، در جهان جدید حرفی برای گفتن نداشت.

در قرن اخیر دنیای تکنولوژی و ارتباطات وارد عصر تازه‌ای شده است و حتی یکروز هم پیدا نمی‌شود که عاری از یک پیشرفت و حرکت علمی باشد، و تمدنها و فرهنگها بیش از آنچه تصور شود در هم ادغام می‌شوند و بهم پیوند خورده‌اند. در چنین عصری مرزهای فیزیکی و حصارها کمترین نوع دفاع هم برای جلوگیری از



هجوم فرهنگهای بیگانه و مخرب نمی‌باشد. اصولاً مرزها نمی‌توانند جلو اندیشه را بگیرند و برای رد یک اندیشه و جلوگیری از تهاجم آن راهی وجود ندارد، جز اینکه اندیشه و ایدئولوژی قوی‌تری را به جامعه القاء نمود.

بی‌جهت نیست که قرآن کریم می‌فرماید، اگر حق از بین برود، چیزی جز باطل جای آنرا نمی‌گیرد. در این عصر نمی‌توان با کشیدن حصار، جلوی هجوم ماهواره‌ها و کانالهای تلویزیونی و تبلیغات مخرب دیگر فرهنگها را گرفت. قرن‌هاست که جهان اسلام با چنین شیوه‌ای با فرهنگ غرب مبارزه می‌کند، ولی نتیجه آن در سراسر جهان اسلام منفی بوده است و جز عقبگرد فکری چیزی عاید مسلمانان نشده است.

برای جهان اسلام تنها یک راه باقی مانده است، آنهم دست کشیدن از تعصبات مذهبی و فکری و اعلام آزادی برای حیات و تحرک، مکاتب و مذاهب مختلف و بها دادن به تمامی آنها و باور اینکه برای احیای تمدن اسلامی نه یک مذهب و یک تفکر بلکه باید تمامی مسلمین، با تمامی عقاید و نژادها در آن نقش داشته باشند و هر یک از این گروههای فکری و مذهبی یکی از پایه‌های این تمدن را تشکیل می‌دهند. مذاهب و فرقه‌های فکری و اسلامی باید به جای تقدس‌گرایی و تعصب‌گرایی، به اندیشه‌گرایی روی آورند و این شیوه سنتی را برای سرکوبی دیگر هموعان خود کنار بگذارند. این مذاهب و مکاتب باید به اندیشه و ماهیت حقیقی خود

برگردند، زیرا کسیکه اندیشه دارد و از منطق قوی برخوردار است محتاج نام و اصالت دیگران نخواهد بود، تا با نسبت دادن عقاید خود به آنها، خود را در میان پیروان و سایر مردم عزیز و مقبول جلوه دهد. بنظر نگارنده اولین گام آزادی باب اجتهاد آنهم نه بصورت صوری و مصنوعی بلکه حقیقی و واقعی است و اینکه دولتها از سیاست غلط گذشته دست بکشند و مذاهب را برای تحقیق و تکاپو آزاد بگذارند.

در حالیکه در صدر اسلام مرزها برای جلوگیری از فکر و رسالت این دین در آسیا و آفریقا و اروپا نمی توانستند کاری انجام دهند و از مشرکین گرفته تا امپراطوریهای روم و ایران و مصر از طنین افکن شدن ندای اسلام وحشت داشتند، امروزه جهان اسلام شیوه اصیل پیامبر خود (ص) و جانشینانش را رها کرده و برای جلوگیری از هجوم فرهنگ غرب به مرزها متوسل شده است و این شیوه ای نیست که با آن بتوان فکری را بر فکر دیگر برتری بخشید و انسانها را بسوی حقیقی رهنمود ساخت.

خوشبختانه در یکی دو دهه اخیر حرکتهای اسلامخواهی و شناخت ایدئولوژی اسلامی در قلب اروپا و آمریکا آغاز شده است، که سبب شده مکتب فکری این دین بعنوان یک مکتب و ایدئولوژی قوی نمودار شود و کشورهای پیشرفته آمریکایی و اروپایی نتوانسته اند با توسل به مرزها جلوی رشد و رواج اندیشه اسلامی را در سرزمینهای خود بگیرند، که افزایش تعداد مسلمانان

و مساجد و ظهور اسلام بعنوان دین دوم در این کشورها سندی بر این ادعاست و این راه توسعه اسلام را از طریق حقیقی آن که منطق، دلیل و تبلیغ می باشد بما نشان می دهد.

زیرا این منطق قرآنی همیشه استوار و پابرجاست:

«بگو حق آمد و باطل کاری نمی تواند انجام دهد و (کاری)

نمی توانسته انجام دهد».

سیا : ۴۹

### منابع و مأخذ:

- ۱- قرآن کریم
- ۲- روح الدین اسلامی - عقیف عبدالفتاح طباره
- ۳- آزادی اندیشه و بیان - دکتر عبدالمجید نجار
- ۴- تفسیر نور - دکتر مصطفی خرم دل
- ۵- چهار امام اهل سنت و جماعت - محمد رئوف توکلی
- ۶- فصل ائمه اربعه
- ۷- شورا و بیعت - عبدالعلی بازرگان